



بررسی نظری و تاریخی

مواضع نهضت آزادی ایران در برخورد با انقلاب اسلامی

سیروس حاجی‌زاده^۱

◆ مقدمه

بحران‌های سیاسی و اجتماعی در تاریخ معاصر ایران، بویژه در دوران شکوهمند انقلاب اسلامی، موجب عنایت و اهتمام نویسندگان و تاریخ‌نگاران به این خطه از خاک پهناور خاورمیانه شده است. بررسی و تحلیل شخصیت‌ها و احزاب سیاسی و مذهبی می‌تواند پایه و مبنای قضاوت و راهگشای آرمان‌خواهی نسل‌های آینده این مرز و بوم باشد. نهضت آزادی ایران از جمله احزاب و گروه‌هایی است که به دلیل ادعای درآمیختن

۱. کارشناس ارشد اندیشه‌های سیاسی در اسلام.

ارزش‌های اسلامی با مبانی و فرهنگ غربی و شکل دادن به نوعی اصلاح‌طلبی شبه مذهبی در ایران، شایسته نقد و بررسی است. نهضت آزادی در حقیقت نمونه بارز و سردمدار گروه‌ها و سازمان‌های مذهبی است که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایجاد شدند. شکست فکری و سیاسی جریان نهضت آزادی و اندیشمندان و سیاستمداران آن در برابر آرمان‌خواهی مردم مسلمان ایران در انقلاب از عدم موفقیت این اندیشه و تفکر در میان مؤمنان استوار و معتقدی است که بار سنگین مشکلات و بحران‌های انقلاب را به دوش کشیده و با فداکاری و جانبازی و ایثار، بر این نکته پای فشردند که ایران اسلامی رهاوردهای فکری غرب را بر نمی‌تابد و از اصول و مبانی اعتقادی خود عدول نمی‌کند.

نهضت آزادی ایران که به منزله یک سازمان سیاسی در مبارزه پارلمانتاریستی و مسالمت‌آمیز با رژیم ستمشاهی مؤثر بود با ظهور و پیدایش انقلاب اسلامی، رشته‌های قدرت سیاسی کشور را در قالب دولت موقت به دست گرفت، اما ناتوانی در ساماندهی کشور در شرایط انقلابی، تساهل در برابر

تفکر و اندیشه نهضت مقاومت ملی در حقیقت استمرار اندیشه جبهه ملی بود که «مصدق» را سمبل مبارزه ملی قلمداد می‌کرد.

غرب و آرمان‌های اسلامی مردم ایران و نبود نگاه انقلابی که مقتضای یک حکومت انقلابی بود، باعث شد به انزوای سیاسی کشیده شود و از صحنه سیاست ایران به کناری بنشیند.

مرحوم مهندس بازرگان، به عنوان بنیانگذار اصلی نهضت آزادی که خدماتی در راه آگاهی و بیداری سیاسی مردم ایران انجام داد، ناخواسته عامل اجرای اندیشه‌ها و افکاری شد که برای تغییر هویت اسلامی انقلاب ایران تلاش می‌کرد. تلاش او در راه اثبات دین از راه علوم تجربی و در آمیختن اصول و آرمان‌های مذهبی با تکنولوژی نوین غربی و اندیشه‌های «اومانیستی» و «لیبرالیستی» هر چند که به انگیزه اثبات حقانیت دین صورت می‌گرفت، اما در عمل به ابزاری برای هویت‌زدایی انقلاب اسلامی مبدل شد. نقد این جریان به نوعی نقد قدیمی‌ترین جریان

سکولار در تحولات سیاسی - اجتماعی دوران معاصر است که با پیروزی اندیشه جمهوری اسلامی، برنامه‌های سیاسی و فرهنگی آنها در ایجاد دگرگونی در نظام شاهنشاهی، رنگ باخت و از صحنه اثرگذاری بر اندیشه‌های اجتماعی دوران معاصر خارج گردید.

در این مقاله تلاش خواهیم کرد مهم‌ترین سرفصل‌های نحوه شکل‌گیری نهضت آزادی، مواضع آنها در مقابل انقلاب اسلامی و ضعف تئوریک این جریان را در فهم انقلاب اسلامی در سه فصل تجزیه و تحلیل کنیم. بی‌تردید تبیین این جریان‌ها با توجه به ارتزاقی که از دو مفهوم بنیادین در تحولات سیاسی اجتماعی ایران معاصر یعنی دین و ملیت می‌کند در فهم تحولات این دوره و مصائب گذشته بر ملت ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. نگارنده مدعی است که پژوهش حاضر بی‌نقص و کامل است. امیدواریم این بحث مقدمه‌ای برای تحلیل بنیادین چنین جریان‌هایی در تحولات معاصر ایران باشد.

◆ فصل اول: نگاهی اجمالی به شکل‌گیری نهضت آزادی

نهضت آزادی ایران در اوایل دهه چهل به ابتکار مهندس مهدی بازرگان شکل گرفت. برای شناخت زمینه‌های سیاسی و اجتماعی شکل‌گیری نهضت آزادی، نگاهی گذرا به تحولات سیاسی دهه سی ضروری می‌باشد. از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا آغاز دهه چهل، رژیم شاه بیش از پیش قدرت گرفت.

روشنفکران سکولار، قدرت سیاسی را به شکل فزاینده‌ای به دست گرفتند. پیامد چنین تحولی پیشروی نیروی طرفدار حکومت استبدادی و عقب‌نشینی نیروهای اصلاح‌طلب و سرکوبی تندرهای انقلابی بود. در کشاکش این دوران، نخست وزیر وقت یعنی دکتر محمد مصدق، دستگیر، زندانی و سپس تبعید شد. رهبران جبهه ملی بازداشت شدند و بیش از همه، رهبران و طرفداران فدائیان اسلام شکنجه و تعدادی نیز اعدام شدند. شاه برای توسعه حیطه نفوذ سیاسی خود ابزار اعمال قدرت اجتماعی یعنی ادارات دولتی را تحت سلطه شخصی خود

در آورد و آنها را گسترش داد.

تشکیلات دولتی، بویژه نیروی انتظامی که پس از اشغال ایران توسط نیروهای بیگانه ضعیف و ناتوان شده بودند، بار دیگر جان گرفتند.

در این دوره دو مجلس و سه کابینه تشکیل شد، اما جز حزب دولتی «ملیون» به رهبری منوچهر اقبال و حزب مردم به رهبری اسدالله علم هیچ تشکیلاتی حق فعالیت سیاسی یا شرکت در انتخابات را نداشت. در این دوره امریکا به تدریج عمده‌ترین متحد خارجی ایران شد و به حمایت گسترده مالی و نظامی از شاه دست زد. هدف امریکا حفظ رژیم شاه و پافشاری بر جنبه ضد کمونیستی و مقتدرانه آن بود. اوضاع اقتصادی پس از کودتا عادی شد و از سرگرفتن صدور نفت و کمک‌های مالی امریکا، رژیم شاه را یاری کرد تا دوره رکود اقتصادی را پشت سر گذارد.

در حوزه سیاسی، رژیم می‌خواست تصویری لیبرال و آزادمنشانه از خود ترسیم کند و تلاش می‌کرد تا ایران را مدرن، دموکراتیک و غربی نشان دهد. اتحاد سیاسی با غرب و گرایش فرهنگی و اقتصادی به غرب از ویژگی‌های بارز این دوره تاریخی به شمار می‌آید. امریکا به عنوان کشوری غیر امپریالیستی جلوه کرد که به ایران کمک مالی و نظامی می‌کند و شوروی به عنوان قدرت جدید امپریالیستی و عامل تحریک و خرابکاری کمونیستی مطرح شد.

گرایش به غرب به معنای تغییرات سریع اجتماعی در جهت تنظیم فرهنگ ایرانی با تکنولوژی جدید و سازگار کردن تکنولوژی نوین با فرهنگ ایرانی بود. در حوزه فعالیت سیاسی، احزاب سیاسی مخالف به نوعی ناتوانی و بی‌تفاوتی سیاسی و روحیه یأس و هراس گرفتار آمدند که «جبهه ملی» از آن جمله بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد، در بنبوحه فضای سیاسی یاد شده، نهضت مقاومت ملی به دست عناصری از جبهه ملی به وجود آمد که در ماه‌های آخر حکومت مصدق، دچار از هم‌پاشیدگی و پراکندگی شده بودند.

فکر تشکیل «نهضت مقاومت ملی» از عباس رادینا بود. وی از فعالان جبهه ملی و از بازاریان تهران به شمار می‌آمد. مهندس بازرگان که هنگام کودتای ۲۸ مرداد در سازمان آب اشتغال به

کار داشت، چند روز پس از کودتا، فعالانه وارد صحنه سیاسی شد و مسئولیت دبیری شورای مرکزی و سازماندهی امور نهضت مقاومت ملی را به عهده گرفت و به خاطر فعالیت‌های سیاسی در سال ۱۳۳۲ زندانی و پس از گذشت پنج ماه آزاد شد.

در سال ۱۳۳۶ نیز بار دیگر به زندان افتاد. دستگیری سران نهضت مقاومت ملی و فشار سازمان امنیت زمینه فروپاشی این گروه سیاسی را فراهم آورد و در اواخر دهه سی کاملاً از هم پاشید.

تفکر و اندیشه نهضت مقاومت ملی در حقیقت استمرار اندیشه جبهه ملی بود که «مصدق» را سمبل مبارزه ملی قلمداد می‌کرد. انتخاب راه مصدق برای نشریه ارگان نهضت مقاومت ملی می‌تواند گویای نفوذ تفکر سیاسی مصدق در این حزب سیاسی باشد. جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی خود را وارثان انقلاب مشروطه می‌دانستند و با شعار طرفداری از قانون اساسی و اعطای آزادی‌های سیاسی، در پی برگزاری انتخابات آزاد بودند.

بررسی اسناد بر جای مانده از نهضت مقاومت ملی نشان می‌دهد که دین، اهمیتی در ساختار فکری این نهضت نداشته است و عموماً به شکل ابزاری برای نفوذ در جامعه از آن استفاده می‌شد. به طور اجمال می‌توان گفت: کمتر از یک درصد از گفتارها و نوشتارهای نهضت

مقاومت ملی به دین اختصاص داشت. البته

بررسی اسناد بر جای مانده از نهضت مقاومت ملی نشان می‌دهد که دین، اهمیتی در ساختار فکری این نهضت نداشته است و عموماً به شکل ابزاری برای نفوذ در جامعه از آن استفاده می‌شد.

بعضی از اعضای نهضت مقاومت ملی که از آنها بیشتر به عنوان عناصر درجه دو تعیین می‌شود، موضوع مذهب را جدی‌تر می‌گرفتند. به هر روی با اینکه نهضت مقاومت ملی در کسب قدرت توفیقی نیافت، ولی تفکر ملی را زنده نگه‌داشت و باعث شد تا در صحنه سیاسی ایران به عنوان یک جریان با نفوذ ملی مطرح باقی بماند که رواج آن به نوعی با

گسترش اندیشه‌های ملی‌گرایی و وطن‌خواهی پس از جنگ جهانی دوم، در کشورهای استعمارزده ارتباط داشت.^۱

بنیان نهادن نهضت آزادی

ضعف سازماندهی نیروهای سیاسی و بحران رهبری از مشکلات اساسی نهضت مقاومت ملی بود که این حزب سیاسی را در برابر رژیم ناپیچ و کم‌مایه جلوه می‌داد. در سال‌های آغازین دهه چهل، شاه به امید اجرای اصلاحات ارضی و خلع سلاح رقبای خود، از فشار سیاسی کاست و فضای سیاسی کشور را باز کرد. بازرگانان و همفکران او از این فرصت استفاده کردند و با بهره‌گیری از تجربه فعالیت در نهضت مقاومت ملی، تصمیم گرفتند گروه سیاسی دیگری به وجود آورند که هویت مذهبی - اجتماعی داشته باشد و بر ضرورت حکومت دموکراتیک تأکید کند. از این روی نهضت آزادی ایران را در ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ بنیان نهادند. نهضت آزادی در جهت‌گیری‌های سیاسی خود دو محور را در نظر گرفت:

محور نخست؛ هویت اسلامی جامعه بود که با نوعی مصلحت‌اندیشی، این هویت را به عنوان مبنای جذب توده‌های مردم پذیرفت، با این استدلال که هویت مذهبی مردم تاریخی‌تر، فراگیرتر و جامع‌تر است. در حالی که هویت «ملی ایران» جدیدتر، سطحی‌تر و محدودتر است. بر این اساس به حوزه فعالیت‌های دینی و مذهبی نزدیک‌تر شد.

محور دوم؛ تأکید بر ضرورت حکومت دموکراتیک مشروط به قانون اساسی رژیم شاه بود. بنیانگذاران نهضت آزادی این نظر خود را ادامه‌دهنده «نهضت مقاومت ملی»، «جبهه ملی» و پیش‌تر از آنها انقلاب مشروطه می‌دانستند. به قانون اساسی استناد می‌کردند و حکومت شاه را در چارچوب مشروطه می‌خواستند. مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله سید محمود طالقانی، دکتر یدالله سبحانی، مهندس منصور عطایی، حسن نزیه، رحیم عطایی و عباس سمیعی از مجموعه

۱. اگر چه این جریان هیچ‌گاه تحلیل مشخصی در تبیین مفهوم ملیت عرضه نکرد.

بنیانگذاران نهضت آزادی ایران بودند.

نهضت آزادی و جبهه ملی

ارتباط فکری و تشکیلاتی نهضت آزادی با جبهه ملی نه تنها در لایه‌های ابهام پوشیده نماند، بلکه از سوی رهبران نهضت آزادی به صراحت و روشنی بیان شد. یکی از حلقه‌های این ارتباط «نهضت مقاومت ملی» می‌باشد که پیش‌تر از آن به میان آمد. نهضت آزادی به این نکته تأکید می‌ورزد که رهبران و فعالان و مبارزان نهضت مقاومت ملی، همان کسانی بودند که بعدها در اردیبهشت ۱۳۴۰ نهضت آزادی را تأسیس کردند.^۱

پس از تشکیل نهضت آزادی، بازرگان و همفکرانش به نمایندگی از نهضت مقاومت ملی در جبهه ملی دوم شرکت کردند. تماس‌های تشکیلاتی میان نهضت آزادی و جبهه ملی دوم برقرار شد، ولی بازرگان و دیگر اعضای نهضت آزادی در نشست جبهه ملی دوم نه به عنوان نماینده نهضت آزادی، بلکه به عنوان افراد مستقل حضور یافتند. اما

◆

ضعف سازماندهی نیروهای سیاسی و بحران رهبری از مشکلات اساسی نهضت مقاومت ملی بود که این حزب سیاسی را در برابر رژیم، ناچیز و کم‌مایه جلوه می‌داد.

پس از تشکیل جبهه ملی سوم، نهضت آزادی به منزله یک سازمان به این جریان پیوست. شکل‌گیری نهضت آزادی در راستای جبهه ملی بود و می‌خواست سازمانی سیاسی با هویتی ملی پدید آورد و آرمان‌خواهی، هویت ملی، مشروطه‌خواهی و آزادی‌خواهی جبهه ملی را کامل‌تر کند. به دیگر سخن، نهضت آزادی فرزند جبهه ملی است و در بستر تشکیلاتی و تفکر حاکم بر آن و از درون آن زاده شده است. بازرگان به این مسأله تصریح می‌کند:

از درون جبهه ملی نهضت آزادی به وجود آمد که هم وارث نهضت مقاومت ملی بود و هم برانزده و بلندکننده شعار شاه سلطنت کند نه حکومت.^۱

در نشریه داخلی نهضت آزادی در تاریخ ۱۳۴۰/۳/۲۱ نیز چنین آمده است:

تأسیس نهضت آزادی ایران، منطبق با هدف و مرام اساسنامه جبهه ملی ایران و در جهت تأیید و پشتیبانی و تقویت آن است. به هر حال یکی از هدف‌های تأسیس نهضت آزادی ایران تقویت و اعتلای نام جبهه ملی ایران است.^۲

بازرگان در جلسه تأسیس نهضت آزادی ضمن اعلام اینکه نهضت آزادی از جبهه ملی تقاضای عضویت کرده است، گفت:

نهضت آزادی ایران به هیچ وجه من الوجوه در صدد ایجاد دکانی در مقابل جبهه ملی ایران و در عرض آن نیست، بلکه در طول آن و یکی از عناصر تشکیل‌دهنده و تکمیل‌کننده آن است. اگر ما را به عضویت پذیرفتند تشریک مساعی و همکاری صمیمانه خواهیم کرد، اگر نپذیرفتند لجاج و دشمنی نخواهیم کرد. به هر حال در طریقی قدم گذاشته‌ایم که مردم طی چنان طریقی را از جبهه ملی انتظار دارند.^۳

در بیش از سیصد صفحه اسنادی که از فعالیت‌های نهضت آزادی در اوایل دهه چهل بر جای مانده بیش از پنجاه بار به روابط با جبهه ملی اشاره شده است. بازرگان نگران بود که نهضت آزادی پس از تأسیس، عنوان رقیب جبهه ملی را به خود بگیرد و باعث تضعیف آن شود. نهضت آزادی اختلاف عقیدتی و ماهوی با جبهه ملی نداشت و بیشتر انتقادهایی که به آن وارد می‌کرد، پیرامون مسائل سطحی و تشکیلاتی بود. مهم‌ترین انتقاد نهضت آزادی از جبهه ملی در زمینه فعالیت‌های سیاسی، فقدان یک برنامه روشن مشخص و مدون بود.

نهضت آزادی در طول مبارزات سیاسی خود هیچ‌گاه در برابر جبهه ملی نایستاد یا به

۱. مهدی بازرگان، مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب، نهضت آزادی، ص ۲۱۴.

۲. اسناد نهضت آزادی، ج ۲، ص ۲۴، ۲۶.

۳. همان، ج ۹، ص ۱۶، ۱۷.

تعبیری خود را در برابر آن قرار نداد. حتی در رویدادها و صحنه‌های حساس پس از پیروزی انقلاب نیز همواره خود را در کنار جبهه ملی می‌دید. در ساختار دولت موقت که نماینده نهضت آزادی به شمار می‌رفت، تتی چند از رهبران جبهه ملی به چشم می‌خوردند. حمایت‌ها و پشتیبانی‌های غیر رسمی نهضت آزادی از جبهه ملی تا آنجا پیش رفت که حتی پس از آنکه امام خمینی حکم ارتداد جبهه ملی صادر نمود، نهضت آزادی موضع صریح و قاطعی در برابر حکم ارتداد نگرفت و به نوعی از موضع‌گیری طفره رفت.

نهضت آزادی و مصدق

دکتر محمد مصدق در تفکر و اندیشه نهضت آزادی از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. افزون بر وابستگی فکری و سیاسی که رهبران نهضت آزادی به مصدق داشتند، از نام وی برای طرح سازمان نوپای خود، در محافل مردمی و دانشگاهی و دستیابی به یک هویت مستقل سیاسی سود می‌جستند. مهندس بازرگان در نامه‌ای که به تاریخ ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ به مصدق - که آن زمان در ملک ییلاقی خود در «احمد آباد» به سر می‌برد - می‌نویسد، تأسیس نهضت آزادی را رسماً به او اطلاع می‌دهد و از وی تقاضای پشتیبانی و راهنمایی کرده و وی را پیشوای بزرگ خود می‌خواند.

در مرامنامه نهضت آزادی «مصدقی بودن» و پیروی از آرا و اندیشه‌های مصدق، به روشنی وارد شده است:

مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ افتخارات ایران و شرق می‌دانیم... ما مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران، محبوبیت داشته و منتخب واقعی

نهضت آزادی در طول مبارزات سیاسی خود هیچ‌گاه در برابر جبهه ملی نایستاد. حتی در رویدادها و صحنه‌های حساس پس از پیروزی انقلاب نیز همواره خود را در کنار جبهه ملی می‌دید.

اکثریت مردم و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشت و توانست پیوند میان دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم دولت را بفهماند و به بزرگ‌ترین موفقیت تاریخ اخیر ایران یعنی شکست استعمار نائل گردد، تجلیل می‌کنیم و به این سبب از تز و راه مصدق پیروی می‌کنیم.^۱

نهضت آزادی که بیشتر در سال‌های دهه پنجاه سنگ جریان‌های اسلامی را به سینه می‌زد و خود را در راستای جنبش دینی و اسلامی می‌خواند، همچنان نام مصدق را بزرگ می‌داشت و او را می‌ستود و می‌گفت:

درد بر دکتر محمد مصدق، رهبر ما و سردار بزرگ رزمندگان نهضت ملی ایران.

حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی دیدگاه جالبی از سوی نهضت آزادی مطرح می‌شود: انقلاب اسلامی، ادامه حرکت مصدق است و بزرگداشت مصدق به منزله بزرگداشت مبارزات بر حق ملت ایران است.^۲

اما حضرت امام با فراست کامل و آگاهی از اینکه جریان‌ها و گروه‌هایی با اهداف و مقاصد مختلف همواره سعی دارند تا نام مصدق را در عرصه سیاست زنده نگه‌دارند، به تأثیر دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی در تاریخ معاصر ایران پرداخته و درباره مصدق گفتند: اگر مصدق مانده بود، سیلی بر اسلام می‌زد.^۳

موضع‌گیری حضرت امام باعث نشد که نهضت آزادی در الگوسازی خود از مصدق تجدید نظر کند، بلکه همچنان به تکریم و تجلیل از وی ادامه داد و هم اکنون نیز «مصدقی بودن» در مقدمه مرامنامه نهضت به عنوان اصلی اساسی و بنیادین مطرح می‌باشد. پیروی نهضت آزادی از مصدق افزون بر آنکه ضعف‌ها و ناتوانی‌های اقتصادی و سیاسی وی را به نهضت آزادی نیز انتقال می‌دهد، از نوعی رابطه منطقی و مستحکم میان نهضت آزادی و جبهه ملی پرده بر

۱. همان، ج ۱، ص ۱۸.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۳۱۰.

۳. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۵۷.

می‌دارد، زیرا از دکتر مصدق همواره به عنوان «پدر جبهه ملی یاد می‌شود» و بازرگان نیز تصریح کرد که نهضت آزادی فرزند جبهه ملی است.

مهم‌ترین ضعف نهضت آزادی در پیروی از مصدق، همان ضعفی است که در دوران نفوذ سیاسی مصدق نیز دیده می‌شود. مصدق رهبری بود که هیچ‌گاه مبانی ایدئولوژیکی مشخص برای تأسیس و اداره نظام سیاسی نداشت. فقدان مبانی ایدئولوژیکی در نظام سیاسی باعث شده بود که او نظریه نظام مشروطه سلطنتی را مانند اغلب نخبگان اشراف‌سالار سنتی ایران که عمدتاً وابسته به خاندان سلطنتی بودند به عنوان تنها آرمان خود ترویج کند. آرمانی که هیچ‌گاه ریشه در باورهای ملت ایران نداشت.

نهضت آزادی و آیت‌الله طالقانی

نام مرحوم آیت‌الله طالقانی به عنوان یکی از بنیانگذاران نهضت آزادی هم در اسناد این سازمان به چشم می‌خورد. در بیانیه ایشان به مناسبت تأسیس نهضت آزادی نکته‌ای تأمل‌انگیز وجود دارد. در این بیانیه آمده است:

اینجانب اگر چه از کوتاهی در انجام وظیفه خود نزد خدا و اولیای اسلام و نیاکان بزرگوaram، شرمسارم ولی پیوسته در صف مبارزه با فساد و مفسدین باقی‌مانده و به این سبب دعوت همکاری با بنیانگذاران نهضت آزادی را پذیرفتم.^۱

جمله فوق نشان می‌دهد که وی برای همکاری با بنیانگذاران نهضت آزادی دعوت شده بود و می‌توان استنباط کرد که از آغاز در جریان تأسیس نهضت نبوده و حضور تعیین‌کننده‌ای نداشته است. اما پس از شکل‌گیری نهضت آزادی و آغاز فعالیت‌های سیاسی آن، تا زمان انشعاب سازمان مجاهدین خلق ایران از نهضت آزادی، در بنبوجه مبارزه با رژیم شاهنشاهی همواره در صف نهضت آزادی بوده است. بافت اصلاح‌طلبی نهضت آزادی که به مبارزه

پارلمانی معتقد بود، باعث شد که از پذیرش مبارزه مسلحانه سر باز زند و از آن شانه خالی کند. شجاعت و جسارت آیت‌الله طالقانی، او را به تأیید مبارزه مسلحانه کشاند و راه طالقانی از نهضت آزادی جدا شد. وانگهی همکاری آیت‌الله طالقانی با «فدائیان اسلام» و «جبهه ملی» در کنار نهضت آزادی می‌تواند نمایانگر این نکته باشد. وی با توجه به ضرورت اصل مبارزه با رژیم در چارچوب نهضت آزادی قرار گرفته و وابستگی کامل به خط و مشی و اندیشه اعتقادی و سیاسی نهضت نداشته است.

شالوده تفکر نهضت آزادی سال‌ها پس از تأسیس نهضت، آن هم توسط بازرگان در زندان

ریخته شد و نمی‌توان طالقانی را در چارچوب

تشکیلات سیاسی و مسائل اعتقادی قرارداد

که ما اکنون از نهضت آزادی سراغ داریم.

افزون بر اینکه شخصیت‌های مذهبی و

سیاسی و اجتماعی هیچ‌گاه در حزب یا گروه

خاصی نمی‌گنجند و نمی‌توان به دلیل وجود

شخصیت‌هایی چون طالقانی، دکتر شریعتی و

دکتر چمران - که شعبه نهضت آزادی در

اروپا و امریکا را تأسیس کردند - در نهضت

آزادی، افکار و سلیقه‌های اعتقادی و سیاسی

این سازمان را توجیه نمود.

جبهه ملی

جبهه ملی اصطلاحی است که در مورد

ائتلاف و همکاری میان احزاب ملی‌گرا و

مهم‌ترین ضعف نهضت آزادی در

پیروی از مصدق، همان ضعفی است

که در دوران نفوذ سیاسی مصدق

نیز دیده می‌شود. مصدق رهبری بود

که هیچ‌گاه مبانی ایدئولوژیکی

مشخص برای تأسیس و اداره نظام

سیاسی نداشت. فقدان مبانی

ایدئولوژیک در نظام سیاسی باعث

شده بود که او نظریه نظام مشروطه

سلطنتی را به عنوان تنها آرمان

خود ترویج کند.

دست راستی برای نیل به یک هدف مشترک یا رسیدن به حکومت به کار می‌رود. سال ۱۳۲۸ شمسی سال اوج‌گیری مبارزات سیاسی بود و تبعید آیت‌الله کاشانی، بنیادگذاری «فدائیان اسلام» و دامنه‌دار شدن فعالیت‌های سیاسی نیروهای مذهبی، ترور شاه و بالا گرفتن مخالفت نمایندگان مجلس با ملی شدن نفت، زمینه ائتلاف و اتحاد نیروهای ملی و غیر مذهبی را فراهم می‌آورد. انتخابات علنی مجلس شانزدهم، بهانه خوبی به دست داد تا شخصیت‌های مدعی ملی‌گرایی و وطن‌خواهی که هر یک گرایشی متفاوت داشتند دست به دست هم دهند و در سایه رهبری مصدق - که به نمایندگی از سوی

شالوده تفکر نهضت آزادی سال‌ها
پس از تأسیس نهضت، آن هم
توسط بازرگان در زندان ریخته شد
و نمی‌توان طالقانی را در چارچوب

مردم در مجلس چهاردهم حضور داشت و از انگلستان و نیروهای متفقین که آن زمان در تهران مستقر بودند تمجید می‌کرد - جبهه ملی را تشکیل دهند.

تشکیلات سیاسی و مسائل اعتقادی
که ما اکنون از نهضت آزادی سراغ
داریم، قرار داد.

دکتر مصدق به همراه همفکرانش و جمعی از نمایندگان سابق مجلس و گروهی از روزنامه‌نگاران به عنوان تلاش برای برگزاری انتخابات آزاد در روز ۲۲ مهر ماه ۱۳۲۸ در دربار متحصن شدند.

در جریان این تحصن، جبهه ملی ایران به همت مصدق و یارانی چون دکتر سید حسین فاطمی، دکتر کریم سنجابی، دکتر سید علی شایگان، دکتر شمس‌الدین جزایری، دکتر مظفر بقایی و... بنیاد نهاده شد و از آن پس اطلاعیه‌های این گروه با عنوان جبهه ملی انتشار یافت. به دیگر سخن، نطفه جبهه ملی ایران در دربار بسته شد. آزادی مطبوعات، انتخابات آزاد و لغو مقررات حکومت نظامی از اهداف و آرمان‌های جبهه ملی ایران اعلام شد. مصدق با جلب موافقت آیت‌الله کاشانی و نیروهای مذهبی و تبلیغات وسیع و گسترده جبهه ملی توانست برای سومین بار به مجلس دوره شانزدهم راه یابد.

مواضع جبهه ملی در برابر سلطنت

مصدق چه در دوران نمایندگی مجلس، چه در دوران نخست وزیری و پس از آن همواره مراتب ارادت خود را نسبت به شاه و خاندانش ابراز می‌داشت و حتی در دادگاه نظامی که به سال ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ تشکیل شد، تلاش زیادی نمود تا موافقت خود را با شاه اثبات و خود را از اتهام ضدیت با سلطنت تبرئه کند.

نخست وزیری مصدق و ملی شدن صنعت نفت که زمینه‌ساز اصلی آن، اعدام انقلابی سپهبد رزم‌آرا توسط فدائیان اسلام و حمایت قاطع آیت‌الله کاشانی بود، باعث شد که جبهه ملی، آوازه و اقتدار بیشتری یافته و احساسات ضد استعماری مردم ایران را به نوعی مهار سازد. مصدق پس از رسیدن به نخست وزیری مخالفت‌های خود را با نیروهای مذهبی تشدید کرد. نواب صفوی را به مدت بیست ماه به زندان انداخت و آیت‌الله کاشانی را با جوسازی تبلیغاتی، بی‌اعتبار ساخت و وی را از عرصه سیاست خارج نمود.

مصدق چه در دوران نمایندگی مجلس، چه در دوران نخست وزیری و پس از آن همواره مراتب ارادت خود را نسبت به شاه و خاندانش ابراز می‌داشت و حتی در دادگاه نظامی که به سال ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ تشکیل شد، تلاش زیادی نمود تا موافقت خود را با شاه اثبات و خود را از اتهام ضدیت با سلطنت تبرئه کند.

جبهه ملی با توجه به ساختار سیاسی و مبانی تئوریک که از اساس در اعتقاد به نظام سلطنت مشروطه شکل گرفت، هیچ‌گاه موضع محکمی در مخالفت با نظام سلطنتی در ایران اتخاذ نکرد. حتی در دوران انقلاب اسلامی که این رژیم مشروعیتی در میان ملت ایران نداشت و دستش به خون هزاران نفر از ملت مسلمان ایران آلوده بود، نه تنها شعار ضد سلطنتی نداد بلکه با طرح شعارهایی چون شاه باید سلطنت کند نه حکومت، برای حفظ نظام سلطنتی ضد

عقلی در ایران تلاش کرد.

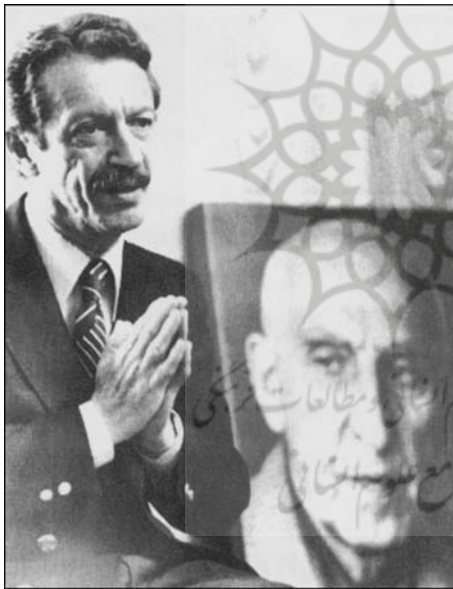
مواضع جبهه ملی در برابر انقلاب اسلامی

همان‌طور که گفته شد جبهه ملی از همان آغاز شکل‌گیری به سلطنت گرایش داشت. هر چند ملی‌گرایی را اساس کار و آرمان اصلی خویش قرار داده بود، اما در راستای اهداف شخصی و تأمین منابع استعمار و گسترش غرب‌گرایی و مخالفت با اسلام و عناصر مذهبی گام بر می‌داشتند. صرف نظر از افراد انگشت‌شماری که ممکن بود در بنیادگذاری جبهه ملی و برای رسیدن به اهداف اصولی آن صادقانه تلاش کرده باشند، در نگاه کلی، اساس جبهه ملی باطل و رهبران آن با حاکمیت اسلام و روحانیت مخالف بوده‌اند. پس از کودتای ۲۸ مرداد که کشمکش‌های درونی و اختلافات و رقابت‌های رهبران جبهه ملی از عوامل شکست آن محسوب می‌شد تا سال ۱۳۳۹ تشکیلاتی به این نام در صحنه سیاسی حضور نداشت.

قدرت‌طلبی‌های سران جبهه ملی که منجر به طرد مصدق از رهبری این جبهه شد وی را به موضع مخالفت با رهبران جبهه ملی دوم کشانید. حمایت آشکار مصدق از نهضت آزادی به معنای نفی صریح و آشکار رهبران و گردانندگان جبهه ملی بود. به سال ۱۳۵۶، با خیزش مردم مسلمان و رهبری حکیمانه و مدبرانه امام خمینی و به برکت خون شهیدان در راه مبارزه با استعمار امریکا و سلطنت پهلوی، نوعی فضای باز سیاسی در کشور به وجود آمد و جبهه ملی توانست در چارچوب قانون اساسی تشکیلات خود را دوباره احیا کند. در بنبوحه مبارزات سیاسی مردم و روحانیت، جبهه ملی قدم به صحنه سیاسی نهاد تا بر عصیان و شورش مردم علیه شاه لگام زند و تکوین انقلاب اسلامی و دگرگونی بنیادین رژیم را مهار سازد.

در تابستان ۱۳۵۶ سه تن از رهبران جبهه ملی یعنی کریم سنجابی، داریوش فروهر و شاپور بختیار طی نامه سرگشاده‌ای به شاه تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیای حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر را از وی خواستار شدند. البته

جبهه ملی در آن زمان سعی داشت برای پوشاندن چهره واقعی خود و برون آمدن از انزوا و همگام شدن با طغیان خشم انقلابی ملت، رهبری امام خمینی را در ظاهر بپذیرد و مدعی پیروی از دستورات امام باشد، ولی در حقیقت، دموکراسی غربی و حاکمیت ملی غیر مذهبی از آرمان‌های اساسی این جبهه به شمار می‌رفت و غرب را کعبه آمال و آرزوهای خود می‌دانست.



امریکا برای ایجاد انحراف در مسیر نهضت اسلامی مردم ایران زمینه‌های نخست وزیری شاپور بختیار را به عنوان یکی از سران جبهه ملی به وجود آورد تا شاید بتواند سلطنت را از هجوم بنیان‌کن انقلاب مردم مسلمان نجات بخشد. اما با شکست این ترنند جبهه ملی موزبانه حساب بختیار را از این جبهه جدا کرد و خود را در صف مردم و انقلاب قرار داد و به دلیل سابقه سیاسی برخی از رهبران آن، این توفیق را یافت تا در دولت موقت به نخست وزیری بازرگان، چند وزارتخانه مهم

را زیر نفوذ مستقیم خود قرار دهد. با گذشت زمان و گسترش توطئه‌های امریکا علیه انقلاب اسلامی، ماهیت جبهه ملی آشکار شد و به تدریج به طیف ضد انقلاب پیوست. جبهه ملی با تحریم بعضی همه‌پرسی‌ها و انتخابات پس از انقلاب و اظهار مخالفت با ولایت فقیه و خط امام و حاکمیت اسلام و روحانیت و همگامی با دشمنان انقلاب، چهره واقعی خود را به نمایش گذاشت. قدرت‌های استعمارگر خارجی نیز امید بسته بودند تا حاکمیت به تدریج از کف امام و روحانیت و عناصر مذهبی خارج شده و عناصر ملی وابسته به غرب جایگزین شوند و اهداف استعمارگرانه آنان تحقق یابد.

امام خمینی و جبهه ملی

اوج مخالفت جبهه ملی با حاکمیت اسلام و رهبری امام خمینی در محکوم کردن لایحه قصاص و فراخوانی مردم به راهپیمایی علیه نظام اسلامی جلوه‌گر می‌شود که با هوشیاری امام نقاب از چهره سران جبهه ملی فرو می‌افتد و خشم امت اسلامی گریبانگیر آنان شده و صدور حکم ارتداد از سوی امام خمینی آنان را از صحنه سیاسی ایران بیرون می‌راند و به انزوا می‌کشاند.

امام خمینی (ره) در همان سخنرانی که حکم ارتداد جبهه ملی را صادر کردند، فرمودند: قضیه قصاص در جاهایی از قرآن تصریح شده است. لایحه قصاص همین مسائل قرآن است، در این راهپیمایی که مسلمان را به اصطلاح خودشان دعوت کرده‌اند که مردم قیام کنند در مقابل قرآن، مردم قیام کنند در برابر احکام ضروریه اسلام، آنهایی که از بعضی جبهه‌ها هستند تکلیفشان معلوم است. آنها از اول هم، از آن وقتی هم که جمهوری اسلامی تأسیس شد، مسأله اسلام پیش آنها مطرح نبوده است. آنچه مطرح بوده، اگر راست بگویند همان ملی‌گرایی بوده است و من در این هم شک دارم. برای اینکه افرادی که سردسته اینها بودند و به ملی‌گرایی معروف بودند، ما دیدیم که بر ضد ملت قیام کردند، الآن هم که در خارج هستند، دعوت می‌کنند که بر ضد این ملت، قدرت‌ها فعالیت کنند... آیا نهضت آزادی هم قبول دارد آن حرفی را که جبهه ملی می‌گوید؟ آنها هم قبول دارند که این حکم - حکم قصاص - که در قرآن کریم و ضروری بین همه مسلمین است غیر انسانی است؟... شما (نهضت آزادی) یک اشتباه بزرگی دارید و آن این است که خیال می‌کنید که حالا در زمان محمدرضا اگر دو تا اعلامیه بر ضدش دادید مردم به شما علاقه پیدا کردند، حالا هم اگر چنانچه اعلامیه ضد مثلا دولت بدهید مردم علاقه پیدا می‌کنند... شما حسابتان را بیایید جدا کنید... رادیو بعد از ظهر را ما باز کنیم. گوش کنیم ببینیم که نهضت آزادی اعلام کرده است که این اطلاعیه جبهه ملی کفرآمیز است... من نصیحت می‌کنم این جمعیت متدین نهضت آزادی را و آقای رئیس‌جمهور را... دست بر دارید از این تضعیف مجلس و تضعیف روحانیت و تضعیف ملت و تضعیف

روحیه ملت و تضعیف روحیه ارتش، ... شما وکلایی هستید در مجلس، محترمید، متدینید جدا کنید حساب را از مرتدها اینها مرتدند جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است.^۱

نهضت آزادی و سلطنت

با بررسی مواضع نهضت آزادی و شعارهای بی‌پروای این نهضت در پیروی از مصدق و الگوسازی روشن و نمایان از این شخصیت به اصطلاح ملی، می‌توان مواضع نهضت را نسبت به رژیم شاهنشاهی تبیین کرد. هر چند که تحلیل‌ها و تفسیرهای انتشار یافته از سوی نهضت پس از انقلاب مدعی این است که نهضت، جریانی ضد سلطنت بوده و با هدف براندازی رژیم شاه شکل گرفته، اما با اشاره به دو نکته در مبارزات نهضت آزادی پیش از انقلاب اسلامی نادرستی این ادعا به وضوح نمایان می‌شود.

نکته اول اینکه در مرامنامه نهضت آزادی بر مسلمان بودن، ایرانی بودن، تبعیت از قانون اساسی و پیروی از مصدق به عنوان اصول اولیه تفکر و اندیشه نهضت تأکید شده است. در قانون اساسی رژیم شاهنشاهی به این نکته تصریح شده است که «سلطنت و دیعه‌ای است که به موجب الهی از طرف ملت به شخص پادشاه تفویض شده است» و «سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت، به وسیله مجلس مؤسسان به شخص اعلی‌حضرت شاهنشاه رضا پهلوی، تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسلاً بعد نسل برقرار خواهد بود».

مهندس بازرگان به عنوان بنیانگذار نهضت آزادی بر پیروی از همه مواد قانون اساسی تأکید می‌نمود و هیچ اصل و تبصره‌ای را استثنا نمی‌کرد.

تابع قانون اساسی ایران هستیم ولی منافق (نؤمن ببعض و نکفر ببعض) نبوده، از

قانون اساسی به صورت واحد و جامع، طرفداری می‌کنیم.^۱

گفتنی است که حضرت امام (ره) نیز در آغاز نهضت اسلامی ایران، در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های خود از رهگذر تأکید بر اجرای قانون اساسی از رژیم شاه انتقاد می‌کردند، اما از سویی تصریح می‌فرمودند که قانون اساسی کامل و دقیق نیست و پر واضح است که اتخاذ چنین موضعی در برابر قانون اساسی با موضع نهضت آزادی که تبعیت از همه مواد قانون اساسی را در دستور کار خود قرار داده بود، تفاوت زیادی دارد.

وانگهی «حسن نزیه» به عنوان یکی از بنیانگذاران نهضت آزادی در تشریح مرامنامه نهضت موضوع تبعیت از قانون اساسی را شکافته و به این نکته تصریح می‌کرد که:

در رژیم سلطنت مشروطه شاه باید بماند و خاندانش نسل بعد نسل سلطنت کند و تنها عاملی که می‌تواند این امتیاز را برای یک سلسله سلطنتی حفظ کند، احترام جدی شاه از قبول مسئولیت و اجتناب دائم او از طرفیت با دولت و مجلس و مردم و خارجی‌هاست.

مهندس بازرگان نیز به هنگام دستگیری و محاکمه در سال ۱۳۴۲ در دادگاه رژیم شاه چنین گفت:

نظریات ما در مورد سلطنت هم بر رونق و دوام مقام سلطنت خواهد افزود و هم اجازه تولید نیروهای فوق‌العاده ملی را می‌دهد... ما واقعا طرفدار و موافق آن - سلطنت - هستیم.^۲

از سخنان صریح رهبران نهضت آزادی و نامه سرگشاده‌ای که نهضت آزادی به شاه نوشته و برخوردی که با رژیم شاهنشاهی داشته چنین بر می‌آید که هر چند نهضت آزادی به مبارزه معتقد بود، اما براندازی و سرنگون کردن شاه از اهداف آن نبوده و این مبارزات جنبه پارلمانی

۱. اسناد نهضت آزادی، ج ۱، ص ۱۷.

۲. مهدی بازرگان، مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی، ص ۱۱۶.

داشته است.^۱

نکته دوم تأکیدی است که همواره نهضت آزادی بر رهبری مصدق دارد و باید دانست که مصدق بنا به اعتراف خودش، هیچ‌گاه مقابل شاه و سلطنت نبوده است، بلکه پیوسته این شعار را سر می‌داده که شاه باید سلطنت کند نه حکومت. مصدق در دفاع از خود در دادگاه نظامی رژیم به روشنی ابراز می‌دارد که مخالف شاه نیست، بلکه خادم اوست. از سوی دیگر نهضت آزادی در اطلاعیه‌ای که به سال ۱۳۴۲ منتشر می‌کند، اعلامیه‌هایی که به

امریکا برای ایجاد انحراف در مسیر نهضت اسلامی مردم ایران زمینه‌های نخست وزیری شاپور بختیار را به عنوان یکی از سران جبهه ملی به وجود آورد تا شاید بتواند سلطنت را از هجوم بنیان‌کن انقلاب مردم مسلمان نجات بخشد.

ادعای نهضت آزادی از سوی سازمان امنیت رژیم انتشار یافته و نهضت را ضد سلطنت خوانده، تکذیب کرده است. رهایی‌پازرگان از زندان در پی عفو ملوکانه شاه به سال ۱۳۴۶ و پیوندی که نهضت آزادی با شریعتمداری به عنوان کسی که رژیم سعی داشت از وی برای کمرنگ کردن رهبری امام استفاده کند، از نکات مبهم و تردیدآمیز است که خوانندگان می‌توانند برای آگاهی بیشتر به کتاب‌هایی در این زمینه مراجعه کنند.^۲

هنگام اوج‌گیری انقلاب اسلامی و پیروزی ملت بر رژیم شاهنشاهی نیز نهضت آزادی دست از سلطنت‌خواهی و طرفداری از رژیم بر نداشته و در ملاقاتی که بازرگان به همراه یدالله سبحانی و محمد توسلی با مأمور سیاسی سفارت امریکا در تاریخ ۱۳۵۶/۳/۹ داشته - البته اصل ارتباط و پیوند غیر رسمی نهضت آزادی با امریکا سؤال‌برانگیز است - چنین گفته است:

۱. حسین کی‌استوان، موازنه منفی، ج اول، ص ۱۴۷.

۲. ر.ک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، عروج.

نهضت آزادی به قانون اساسی معتقد است اگر شاه حاضر باشد که تمام موارد قانون

اساسی را به اجرا در آورد ما آماده‌ایم تا سلطنت را بپذیریم.^۱

برخورد نهضت آزادی با نخست وزیری شریف امامی و بختیار نیز در زیرمجموعه مواضع نهضت پیش از انقلاب اسلامی درخور توجه است. در ۲۹ مرداد ۱۳۵۷ شریف امامی استاد بزرگ لژ فراماسونری در ایران با شعار دولت آشتی ملی، پست نخست وزیری را بر عهده گرفت. او دو ماه فرصت خواست تا اوضاع را آرام کند. شریعتمداری که سعی می‌شد از رهگذر تبلیغات شاهنشاهی و رسانه‌های بیگانه به قطب مبارزه مردم تبدیل شود به شریف امامی فرصت داد و او را تأیید کرد.

شریف امامی با اصلاحات جزئی و فریبکارانه‌ای مانند رسمی کردن تاریخ شمسی به جای تاریخ شاهنشاهی و تعطیل کردن برخی مراکز فساد و قمارخانه‌ها، وعده انحلال ساواک و برقراری آزادی و امنیت تلاش کرد تا نظر مردم را جلب کند و از ناآرامی‌ها بکاهد.

وعده برگزاری انتخابات آزاد از سوی شریف امامی باعث شد که نهضت آزادی مفتون شده و خود را برای انتخابات آماده سازد. بازرگان در این زمینه می‌گوید:

عقیده نهضت آزادی‌ها و سایرین این بود که انتخابات یک مائده الهی است. دولت وقتی به مرحله‌ای رسیده که می‌گویند می‌خواهیم آزادی انتخابات بدهیم چه بهتر از این؟ اول کاری که ما می‌کنیم به دولت خواهیم گفت که اگر راست می‌گویی و انتخابات آزاد است باید اجازه دهی که ما باشگاه داشته باشیم. یا می‌دهد یا نمی‌دهد، اگر داد این باشگاه وسیله‌ای می‌شود که ما دور هم جمع شویم. اگر نداد همانجا مچش را می‌گیریم و می‌گوییم پس تو دروغ می‌گویی، وقتی که باشگاه داد آن وقت می‌گوییم، خیلی خوب آزادی انتخابات است اجازه بده ما کاندیدا بدهیم و وقتی ما کاندیدا بدهیم مردم مسلماً به کاندیدای ملیون رأی خواهند داد. ملیون یعنی مثلاً مخالفین و آن وقت روی کاندیداهای

می‌توانیم حرف بزیم دیگر چیست که آدم نگویید.^۱

نهضت آزادی از حمایت خود از شریف امامی درس نگرفت و با وجود آنکه روحیه سازش‌ناپذیر امام خمینی (ره) را می‌شناخت، برای پیاده کردن اهداف خود بازرگان به فرانسه رفت و تلاش کرد که امام را به در پیش گرفتن سیاست گام به گام متقاعد سازد و شاه را به شرطی بپذیرد که سلطنت کند نه حکومت. این پیشنهاد از سوی امام رد شد. با وجود این نهضت آزادی از دولت بختیار نیز استقبال کرد. برخی از رهبران نهضت آزادی تلاش‌های زیادی کردند تا امام را به پذیرش بختیار - که خود از نیروهای ملی بود و همسنگر و همفکر رهبران نهضت قلمداد می‌شد - وادار کنند و حتی رادیو نیز خبر پذیرش بختیار از سوی امام خمینی (ره) را پخش کرد؛ اما امام در اعلامیه‌ای در تاریخ هفتم بهمن ۱۳۵۷ چنین می‌گویند:

آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را با سمت نخست وزیری، من می‌پذیرم دروغ است. بلکه تا استعفا ندهد او را نمی‌پذیرم. حضرات آقایان به ملت ایران ابلاغ فرمایند که توطئه‌ای در دست اجراست و از این امور جاریه گول نخورید.^۲

طبق اسناد لانه جاسوسی حمایت نهضت آزادی از بختیار تا جایی پیش می‌رود که به بختیار کمک می‌کنند تا کابینه‌اش را جمع و جور کند. بدین‌سان در طول سال‌های پیش از انقلاب همواره در سازش و کنار آمدن با رژیم سعی نموده و به شکلی ساده‌لوحانه، حوادث را تحلیل می‌کرده است.^۳

با پیروزی انقلاب اسلامی و انتخاب بازرگان به سمت نخست وزیر دولت موقت از سوی امام و تکیه زدن برخی از بنیانگذاران و رهبران نهضت آزادی بر مناصب مهم و کلیدی کشور، فرصت مناسبی در اختیار آنان بود تا با تصحیح مواضع و نگرش خود و درک واقعیت‌های انقلاب، خاطره‌ای خوب از خود بر جای گذاشته و به اسلام و ملت مسلمان خدمت کنند. اما نه

۱. «مصاحبه حامد الگار با بازرگان»، نشریه نصر، ارگان انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا.

۲. صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۳۶.

۳. اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۷، ص ۳۴.

تنها این فرصت را از دست دادند، بلکه با موضع‌گیری‌های نامناسب در برابر حوادث و رویدادهای انقلاب اسلامی به کنج انزوای سیاسی فرو غلتیدند.



◆ فصل دوم: مواضع نهضت آزادی در انقلاب اسلامی

سیاست گام به گام

امام خمینی مسئولیت دولت موقت انقلاب اسلامی ایران را به رهبر نهضت آزادی، یعنی مهندس مهدی بازرگان، واگذار نمود. هر چند نهضت آزادی بارها اعلام کرد که به عنوان یک سازمان، تأثیری در دولت موقت نداشته و دولت موقت یک دولت نهضتی نبوده است، اما پر واضح است که این ادعا کاملاً بی‌پایه و اساس بوده و اکثریت قریب به اتفاق وزرای کابینه بازرگان را همفکران وی در نهضت آزادی تشکیل می‌دادند. وانگهی بسیاری از استانداران و

رؤسای نهادهای دولتی نیز از وابستگان جریان نهضت آزادی و پیروان اندیشه ملی‌گرایی انتخاب شده بودند و طبیعی است که سرنوشت و عملکرد دولت موقت به شکل مستقیم با سرنوشت نهضت آزادی پیوند داشت.

در عملکرد دولت موقت ناتوانی‌های اساسی به چشم می‌خورد. وجود همین ناتوانی‌ها باعث سقوط دولت موقت و انزوای سیاسی بازرگان و نهضت آزادی گردید. مهم‌ترین این ناتوانی‌ها اتخاذ سیاست گام به گام و تساهل در امور بود. طبیعی است مردمی که با اتحاد و یکپارچگی مثال‌زدنی، رژیم شاهنشاهی را سرنگون ساخته‌اند با توجه به قاطعیت انقلابی رهبر انقلاب، انتظار داشتند که دولت منتخب امام پاسخگوی شور و هیجان انقلابی آنها بوده و با سرعت و کمال قاطعیت موانع را از سر راه برداشته و با جایگزین کردن احکام اسلامی در بدنه اجرایی کشور مرحله انتقالی را پشت سر گذاشته و

زمینه استقرار نهایی حکومت اسلامی را فراهم آورده است.

به سال ۱۳۵۶، با خیزش مردم

مسلمان و رهبری حکیمانه و

مدبرانه امام خمینی و به برکت خون

شهیدان در راه مبارزه با استعمار

امریکا و سلطنت پهلوی، نوعی

فضای باز سیاسی در کشور به وجود

آمد و جبهه ملی توانست در

چارچوب قانون اساسی تشکیلات

خود را دوباره احیا کند.

اما بازرگان از همان مراحل آغازین پذیرفتن مسئولیت ریاست دولت موقت نشان داد که با روحیه غیر انقلابی که دارد، نمی‌تواند چارچوب‌های قانونی و قالب کلی رژیم گذشته را در هم بریزد و طرحی نو و همگام با مقتضیات انقلاب دراندازد. وی در نخستین سخنرانی خود پس از پذیرفتن مسئولیت نخست‌وزیری می‌گوید:

طبیعت بنده و اکثریت ملت، سلم و

صفا و صلح و احتراز از دشمنی و

خشونت و خونریزی است.^۱

نخست وزیر دولت موقت با همین دیدگاه بر آن بود که دادگاه‌های انقلاب نباید نسبت به جنایتکاران رژیم پهلوی با حالت کيفردهی برخورد نماید، بلکه از در اغماض و بخشش درآید تا آبروی ایران در مجامع بین‌المللی ریخته نشود! وانگهی توطئه‌های ضد انقلاب در مناطق حساس کشور همانند کردستان، گنبد و خوزستان و تحركات آشوب‌گرایانه گروهک‌ها در شهرها، به برخورد قاطع دولت نیازمند بود و هر چند که امام اتخاذ شیوه‌های انقلابی و

قاطعانه را به دولت توصیه می‌کرد، ولی نخست وزیر واقعی نمی‌نهاد و حتی پاکسازی عوامل رژیم را نیز انتقام‌گیری قلمداد می‌کرد. مسأله کردستان و طولانی شدن آن از مصادیق آشکار همین ناتوانی دولت موقت بود که سعی داشت بدون تکیه بر نیروهای نظامی، موضوع را با مذاکره و احترام متقابل! فیصله دهد و باعث شد خسارت‌های مالی و جانی فراوانی به کشور وارد آید.

اوج مخالفت جبهه ملی با حاکمیت اسلام و رهبری امام خمینی، در محکوم کردن لایحه قصاص و فراخوانی مردم به راهپیمایی علیه نظام اسلامی جلوه‌گر می‌شود که با هوشیاری امام نقاب از چهره سران جبهه ملی فرو می‌افتد و خشم امت اسلامی گریبانگیر آنان شده و صدور حکم ارتداد از سوی امام خمینی آنان را از صحنه سیاسی ایران بیرون می‌راند و به انزوا می‌کشاند.

موضوع تساهل دولت موقت تا آنجا پیش رفت که حتی همفکران وی در نهضت آزادی نیز به شیوه مسالمت‌آمیز بازرگان و همکارانش اعتراض کرده و در بیانیه‌ای به مناسبت حوادث کردستان، می‌نویسند:

اگر دولت به جای تهدید کردن به

۱. مهدی بازرگان، مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب، ص ۲.

استعفا و هدر دادن وقت و نیروی امام، در حل و فصل مسائل رفرمیستی و شکلی، به مسائل جدی و کلی توجه می‌کرد و در خصوص آنها در کنار امام قرار می‌گرفت و با قاطعیت عمل می‌کرد، کار ما پس از شش ماه به اینجا نمی‌رسید که درباره انقلاب نیاز به طرح چنین حقایقی تلخی باشد.^۱

رویارویی با امام

از آنجا که بازرگان و همفکرانش در شورای انقلاب و هیأت وزیران اعتقادی ژرف و عمیق به اصل ولایت فقیه نداشتند، با گذشت چند ماه از روی کار آمدن دولت موقت، اختلاف و تباین خط امام و دولت به وضوح آشکار شد. به طوری که امام پیوسته در سخنرانی‌های خود به طور ضمنی و صریح از سیاست‌های دولت موقت انتقاد کرده و رهنمودهای خودشان را بیان می‌کردند، اما نخست وزیر به جای عمل کردن به این توصیه‌ها و رهنمودهای دلسوزانه امام، همواره از دخالت‌های نابه‌جا شکایت می‌کرد. کار به جایی رسید که وی اظهار کرد که از اعتراف‌ها و انتقادهای امام کلافه شده است:

نه تنها طبقات مختلف به دولت فشار می‌آورند، بلکه آقا هم ما را تحت فشار می‌گذارد. آقا یکپارچه احساس و انقلاب و عطوفت و همیشه از قلب و دل و مغز و زبان مدافع و طرفدار طبقه ضعیفان و بینوایان و به قول خودشان پایرهنگان هستند. احساسات ایشان را بر می‌انگیزند و آن وقت آقا وادار می‌شوند، طاقت نمی‌آورند، از بالا سر ما، بدون مراجعه و مشاوره با دولت، بدون اینکه از ما بپرسند، اعلامیه دستور صادر می‌فرمایند. یک دفعه دست و پای ما را توی پوست گردو می‌گذارند، شب جمعه اخیر، هشت نفر از هیأت وزرا خدمت آقا رسیدیم. صاف و پوست کنده گفتیم: خدا عمر و توفیق آقا را زیاد کند، شما هم که ما را کلافه کردید.^۲

رویارویی با ملت

بازرگان از انتقادهای و اعتراض‌های فراگیر مردم نسبت به روش‌های غیر انقلابی دولت موقت به نق زدن و چوب لای چرخ گذاشتن تعبیر می‌کرد و از دخالت مردم گلایه داشت و در ملت انقلابی و پرشور ایران در برهه حساس پس از انقلاب، تخم دلسردی و ناامیدی می‌افشاند. او کمیته‌های انقلاب را که از متن مردم برخاسته بود، در یکی از سخنرانی‌های خود به سوسک تشبیه کرد و ملت را موجوداتی ضعیف و ناتوان خواند که دست و پا در آورده‌اند:

پس از پیروزی انقلاب ما در برابر دو پدیده یا دو امر تازه قرار گرفتیم. از یک طرف زبان‌ها و قلم‌ها باز شد و مردم آنچه در دل دارند می‌گویند... از طرف دیگر، پدیده دیگر ملت است که دست و پا در آورده به راه افتاده است. ملت کمیته‌ها را درست کرده و کمیته‌ها در کار دولت هم دخالت می‌کنند. این دو پدیده و دو حالت چیز کاملاً تازه‌ای است که قبلاً وجود نداشت و دولت را از هر جهت در تنگنا و ناراحتی و گله و درد دل قرار داده است. این مسأله‌ای که دولت با آن روبه‌رو شده و من هم در یکی از صحبت‌های تلویزیونی از آن گله کردم. می‌گویند یک دهاتی که به شهر آمده بود رفت دکان چلوکبابی، صاحب مغازه فهمید که این دهاتی است و بی‌اطلاع ظرف چلوکباب که برایش گذاشت (آن وقت سر پوشی داشت مثل کلاه‌خود) سه تا سوسک هم لای پلو قرار داد این دهاتی وقتی سرپوش را برداشت، دید سوسک‌ها دارند راه می‌روند. اول آنها را قاپ زد و خورد و به رفیقش گفت: چون اینها پا دارند و در می‌روند اول اینها را می‌خورم و بعد می‌روم سراغ چلوکباب و پیاز. حالا دولت هم اولین مسأله‌ای که با آن روبه‌روست و من در یکی از صحبت‌های تلویزیونی، زبان گله‌گشودم، این کمیته‌ها بود. چون پا در آورده‌اند، دست در آورده‌اند و در کارها دخالت می‌کنند، باید اول سراغ آنها برویم و دست و پایشان را ببندیم.^۱

در حقیقت نهضت آزادی و تمامی جریان‌های شبه روشنفکری سکولار معتقد بودند که مردم

تا وقتی ارزش دارند که برای رسیدن باند نهضت آزادی به قدرت تلاش و مبارزه کنند و آنگاه که حضرات بر اریکه قدرت نشستند، مردم حق هیچ‌گونه اظهار نظری ندارند. باید مانند بره رام و آرام! همه چیز را تحویل آنها دهند و بروند و مشغول کار خود باشند!

تمایل به امریکا

دولت موقت سعی داشت به رغم پیروزی ملت بر امریکا، شاه و دیگر ابرقدرت‌ها و کوتاه کردن دست همه تبهکاران و استعمارگران از سرنوشت ایران و منابع کشور، این نکته را در باور همه بگنجانند که ایران برای گام نهادن در راه توسعه و دسترسی به دستاوردهای تکنولوژی پیشرفته و حتی استمرار حیات به یاری و کمک ایالات متحده امریکا و دیگر کشورهای غربی نیازمند است. سران دولت موقت به هیچ عنوان امریکا را عنصری نامطلوب و دشمن ملت ایران و سد راه استقلال همه جانبه ایرانیان نمی‌دانستند - و نمی‌دانند - و تلاش می‌کردند بر جنایات امریکا در ایران سرپوش نهاده و طوری رفتار کنند که گذشته‌ها گذشته و هم اکنون راه‌های تازه‌ای برای گسترش همکاری ایران و امریکا به وجود آمده است و دکتر یزدی به عنوان معاون نخست وزیر ضمن اظهار تمایل دولت موقت به عادی شدن روابط تصریح می‌کند که:

گذشته، گذشته است و ایرانیان مردان عمل هستند و زمینه‌های بسیاری برای همکاری وجود دارد. ایران نیز به مرور زمان، نیازمند تکنولوژی و محصولات کشاورزی امریکا خواهد بود.^۱

با نگاهی گذرا به هیأت وزیران دولت موقت، این نکته را در می‌یابیم که اکثریت قاطع این وزراء، شخصیت‌های نوظهور و غرب‌گرایی بودند که تبلیغات رسانه‌های رژیم شاه و رادیوها و مطبوعات بیگانه از آنها چهره‌های مبارز و پیشگام ساخته بود تا در صورت پیروزی انقلاب و

سرنگونی رژیم شاه، چنین شخصیت‌هایی در مناصب مهم و حساس کشور قرار گیرند و سر نخ همچنان در دست امریکا و هم‌پیمانان او باشد و به عنوان مشتی از خروار این شخصیت‌های غرب‌زده و ملی که مدیران اجرایی نظام نوپای ایران اسلامی بودند، به چند تن از آنان اشاره می‌کنیم.

عباس امیر انتظام که سمت معاونت

نخست وزیر و سخنگوی دولت موقت را بر عهده داشت و به شدت مورد اعتماد و علاقه مهندس بازرگان بود، با استناد به مدارک معتبر در دادگاه انقلاب اسلامی، به جرم جاسوسی محکوم شده و به زندان افتاد.

حسن نژیه، اولین رئیس شرکت ملی نفت

ایران پس از پیروزی انقلاب، به دلیل سوء

استفاده‌های مالی و دریافت وجوه غیر قانونی محکوم شد و از ترس مجازات شدید به جای حضور در دادگاه به خارج از کشور گریخت و پیوستن خود را به صفوف ضد انقلاب اعلام کرد.

علی محمد ایزدی، وزیر کشاورزی دولت موقت، که بر اساس اسناد لانه جاسوسی امریکا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، طی نامه‌ای به سفارت امریکا تقاضای روادید مهاجرتی و اقامت دائم کرده و اعلام داشته که پانصد هزار دلار سرمایه دارد و امیدوار است دوباره به امریکا بازگردد و شهروند مفیدی برای آن کشور باشد.^۱

رضا صدر، به عنوان وزیر بازرگانی دولت موقت و مدیر مسئول روزنامه میزان «ارگان غیر رسمی نهضت آزادی ایران»، پس از سقوط دولت موقت فردی بود که مدت بیست سال با

**طبق اسناد لانه جاسوسی حمایت
نهضت آزادی از بختیار تا جایی
پیش می‌رود که به بختیار کمک
می‌کنند تا کابینه‌اش را جمع و جور
کند.**

عنوان روایت مهاجرتی در امریکا اقامت داشت و حتی اظهارنامه تمایل برای تابعیت امریکا یعنی ترک تابعیت وطن خود را امضا کرده بود.^۱

تیمسار احمد مدنی نیز ابتدا وزیر دفاع دولت موقت بود و سپس به فرماندهی نیروی دریایی انتخاب گردید که پس از رد اعتبارنامه‌اش در مجلس شورای اسلامی به خارج از کشور گریخت و به صف ضد انقلاب پیوست.

حضور چنین عناصری در دولت موقت در کنار مهندس بازرگان عجیب نبود. عناصری که به هیچ روی نه تنها روحیه دشمن‌ستیزی در قاموس‌شان او وجود نداشت، بلکه در پی روزنه‌هایی بودند که تحت عنوان برپایی دموکراسی و ایجاد حاکمیت ملی، اسلام فقهاتی را از صحنه ایران حذف کرده و پای امریکایی‌ها را به این کشور باز کنند. رفتارهای بازرگان در برخورد با امریکا به گونه‌ای بود که به نظر می‌رسید به هیچ عنوان امریکا را یک جنایتکار بین‌المللی و دست‌اندرکار توطئه کودتای ۲۸ مرداد و احیای کاپیتولاسیون در ایران نمی‌شناسد و وقتی با اعتراض مردم و برخی مسئولان روبه‌رو می‌شود که چرا با «برژینسکی» - وزیر مشاور رئیس جمهور امریکا - و سولیوان - کاردار سفارت امریکا در ایران - ملاقات کرده، تعجب می‌کند و این ملاقات را عادی، طبیعی و مانند آب خوردن می‌داند:

این مسأله که چرا ملاقات با وزیر مشاور رئیس جمهور امریکا در بوق و کرنا گذاشته شده یا به عرض و اجازه امام نرسیده، این ایراد به نظر من خیلی بیجا آمد. از این ملاقات به احمد آقای خمینی گفتم وقتی این سؤال را کردند و او چیز دیگری می‌گفت. در این مدت من و همکارانم، شاید با دویست وزیر و سفیر ملاقات کرده‌ایم و هیچ‌یک را به شورای انقلاب نگفته‌ایم و نه فلان حزب یا روزنامه و نه خدمت امام و اصلاً معمول و معقول نبوده. کاردار سفارت امریکا قبلاً به ما اطلاع داد که به الجزایر می‌روید، برژینسکی هم هست و ممکن است به ملاقات شما بیاید. این را آقای دکتر یزدی می‌دانست. آقای نخست‌وزیری که برای ملاقات اجازه بگیرد، برای لای جرز خوب است.

مگر من هویدا هستم و یا امام محمدرضا شاه که آب خوردن را اجازه بگیریم.

جاسوسی در بدنه نظام

اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی امریکا در ایران، یکی از دستاوردهای مهم و اساسی تسخیر لانه جاسوسی به شمار می‌رود. سفارت امریکا در تهران در حقیقت شعبه‌ای از سازمان جاسوسی امریکا - سیا - بود که برای به شکست کشاندن انقلاب نوپای اسلامی ایران پیش و پس از انقلاب و تحکیم پایه‌های رژیم شاه به جاسوسی مشغول بود. بخشی از این فعالیت‌ها به ملاقات‌ها و گفتگوهای سیاسی رسمی و غیر رسمی با عناصر و شخصیت‌های منحرف و یا دارای گرایش به غرب برای به خدمت گرفتن آنان یا کسب اطلاعات اختصاص داشت.

اسناد و مدارک کتبی، میکروفیلم‌ها، عکس‌ها، حافظه‌های کامپیوتری و غیره گنجینه عظیمی از فعالیت‌های ضد انقلاب و وابستگان نفوذی در بدنه نظام اسلامی بود که با جسارت و شجاعت دانشجویان پیرو خط امام به دست ملت افتاد. بخش زیادی از این اسناد که ساعاتی قبل از اشغال لانه جاسوسی، توسط اعضای سفارت به صورت رشته کاغذ خرد شده بود، با زحمات شبانه‌روزی طاقت‌فرسای کارشناسان تنظیم شد. حجم زیادی از این اسناد شامل روابط و همکاری‌های شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی کشور با مأموران جاسوسی امریکایی و شرح و تحلیل عقاید و شرح حال گروهی از آنان با استناد به اطلاعات خود می‌باشد. عباس امیرانتظام، ناصر میناچی، حسن نزیه و رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای از جمله اعضای نهضت آزادی بودند که روابط و ملاقات‌های آنان با سفارت امریکا فاش شد.

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام مستقر در لانه جاسوسی امریکا در ۲۹ آذر ماه ۱۳۵۸ اعلام کردند که عباس امیرانتظام از اعضای نهضت آزادی و سخنگوی دولت موقت و معاون مطبوعاتی نخست وزیر و سپس سفیر ایران در کشورهای اسکانديناوی از اوایل انقلاب رابط میان ایران و امریکا بوده و برای امریکا جاسوسی می‌کرده است.

آقای امیرانتظام پیش از انتصاب به معاونت نخست وزیری و پس از آن با مقامات و کارشناسان اطلاعاتی امریکا و مأموران سیا در لانه جاسوسی امریکا در تهران و استکهلم سوئد ملاقات‌های سری برقرار کرده است. وی علاوه بر ملاقات‌های سری با کارشناس اطلاعاتی امریکا در ایران آقای «استمبل» و

بازرگان از همان مراحل آغازین

پذیرفتن مسئولیت ریاست دولت

موقت نشان داد که با روحیه غیر

انقلابی که دارد، نمی‌تواند

چارچوب‌های قانونی و قالب کلی

رژیم گذشته را در هم بریزد و

طرحی نو و همگام با مقتضیات

انقلاب دراندازد.

نماینده سیا و کاردار سفارت آقای «ژرژگیو»

متمم است که در مقام معاونت مطبوعاتی

نخست وزیر فراتر از حدود وظایف قانونی

خود در کارهای اجرایی کشور و اموری که

به او مربوط نمی‌شده دخالت و اقدامات

اجرایی کرده است.

دادگاه انقلاب اسلامی عباس امیرانتظام را

به جرم شرکت در توطئه انحلال مجلس

خبرگان در مقابله با ولایت فقیه، فراری دادن

سران رژیم فاسد گذشته و سرمایه‌داران

صهیونیست تحت تعقیب و انجام ملاقات‌ها و

تماس‌های پنهانی با جاسوسان امریکایی و دادن اطلاعات و آگاهی‌ها به دشمنان انقلاب درباره

مسائل و مشکلات داخلی و اوضاع سیاسی کشور، مجرم شناخته و وی را از مصادیق بارز

«مفسد» تشخیص داده و به حبس ابد محکوم کرد. وجود چنین افرادی در نهضت آزادی و

گماردن آنان در مناصب کلیدی کشور در ماه‌های آغازین انقلاب بیانگر ماهیت غرب‌زدگی

نهضت آزادی است.

افشای اسناد لانه جاسوسی از یک‌سو و عملکرد ضعیف دولت موقت که نماینده نهضت

آزادی به شمار می‌رفت از سوی دیگر، تیر خلاص را به پیکر این گروه سیاسی شلیک کرد و

باعث انزوای آنان از صحنه سیاسی کشور شد.

طرح انحلال مجلس خبرگان

مجلس خبرگان به پیشنهاد و صلاحدید مستقیم امام خمینی (ره) و آرای مستقیم مردم برای تهیه و تصویب نهایی قانون اساسی تشکیل شد. این مجلس بافت عالمانه و اسلام‌شناسانه‌ای داشت و از علما و دانشمندان اسلامی و شخصیت‌های مذهبی و متدین پیرو خط امام شکل گرفته بود. اصل «ولایت فقیه» به عنوان رکن و اساس قانون اساسی و نظام اسلامی در همین مجلس و با همت و تأکید عالمان روشنفکری چون شهید بهشتی در قانون اساسی ایران گنجانده شد.

از آنجا که بافت اسلامی و انقلابی مجلس خبرگان مانع بزرگی بر سر راه غرب‌گرایان وابسته و مخالفین انقلاب اسلامی به شمار می‌آمد، عناصر ضد انقلاب و گروه‌های منحرف سیاسی تلاش زیادی کردند تا با تحریم این انتخابات و تضعیف آن و حتی مخالفت با مصوبات آن از استمرار فعالیت آن جلوگیری کنند و این مانع بزرگ را از سر راه خود بردارند. اما رهبری امام (ره) و هوشیاری مردم فرصتی برای توطئه‌های دشمنان انقلاب باقی نمی‌گذاشت و کار مجلس خبرگان به خوبی پیش رفت. عناصر ملی‌گرا و غرب‌زده دولت موقت که در حقیقت نمایندگان نیروهای سازمان‌یافته و تشکیلاتی چون نهضت آزادی بودند نقشه جدیدی طراحی کردند تا بر اساس آن هیأت وزیران، طرح انحلال مجلس خبرگان را امضا کرده و بدون اطلاع امام به آگاهی مردم برسانند و امام را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. مجری و عامل اصلی این طرح، عباس امیرانتظام یعنی معاون مطبوعاتی نخست وزیر - بازرگان - و سخنگوی دولت بود. در نامه‌ای که بعدها در دفتر کار امیرانتظام پیدا شد، جزئیات چگونگی طراحی توطئه انحلال مجلس خبرگان آمده است.

در جلسه‌ای که به پیشنهاد امیرانتظام در خانه «تقی انوری» در تاریخ ۱۳۵۸/۷/۱۸ تشکیل شد، عناصر نهضت آزادی به این نتیجه رسیدند که نخست باید زمان بررسی قانون اساسی طولانی‌تر شود و ثانياً به جای بررسی و رسیدگی به پیش‌نویس قانون اساسی، قانون اساسی جدیدی تهیه شود و ثالثاً مجلس خبرگان منحل گردد. امیرانتظام نتیجه تصمیمات این جلسه را

فردای آن روز به مهندس بازرگان، نخست وزیر دولت موقت، گزارش کرد و پس از اصرار و پافشاری فراوان، به ایشان قبولاند. قرار شد متنی در این زمینه تهیه شود و به امضای هیأت وزیران برسد. متن یاد شده تهیه شد و پس از تغییرات مختصری که بازرگان در آن داد، به امضای هفده تن از وزرای کابینه رسید. امیرانتظام برنامه را طوری چیده بود که این طرح بی‌درنگ پس از تصویب توسط هیأت وزیران از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات اعلام شود و همگان در جریان آن قرار گیرند. به همین خاطر به روزنامه‌ها اطلاع داده شده بود که مصوبه دولت را شبانه به طور فوق‌العاده چاپ کنند.

در متن مصوبه که قرار بود به عنوان اعلامیه دولت پخش شود، مسأله انحلال مجلس خبرگان بسیار معقول و طبیعی جلوه داده شده بود. با این استدلال که در لایحه قانونی اداره امور مجلس و نظامنامه داخلی مجلس مدت بررسی قانون اساسی، محدود و معین گردیده و مدت زمان قانونی بررسی و تنظیم قانون اساسی توسط مجلس خبرگان به پایان رسیده است. با توجه به اینکه طبق اصول و موازین شرعی و حقوقی، اگر وکالت و نمایندگی محدود به زمان معین باشد، پس از انقضای آن، وکالت و نمایندگی زائل می‌گردد. بنابراین بعد از انقضای مدت و روال وکالت، ادامه کار مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، مخالفت قانون و مصوبات آن فاقد اعتبار است و چون وکیل حق ندارد مدت وکالت خود را یک‌طرفه تمدید نماید، تمدید مهلت از طرف آن مجلس و وجهه شرعی و قانونی نداشته است. به این ترتیب، با استناد به اصول

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام مستقر در لانه جاسوسی امریکا در ۲۹ آذر ماه ۱۳۵۸ اعلام کردند که عباس امیرانتظام از اعضای نهضت آزادی و سخنگوی دولت موقت و معاون مطبوعاتی نخست وزیر و سپس سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی، از اوایل انقلاب رابط میان ایران و امریکا بوده و برای امریکا جاسوسی می‌کرده است.

و قوانین فوق، انحلال مجلس بررسی نهایی قانون اساسی اعلام می‌گردد.

صورت ظاهری این مصوبه چنان قانونی و شرعی جلوه داده شده بود که حتی برخی از وزرایی که از دایره همفکران بازرگان بیرون بودند و از خط امام پیروی می‌کردند نیز فریب خوردند و پای مصوبه را امضا کردند.

بازرگان که عنوان نخست وزیر دولت موقت را یدک می‌کشید و مسئول مستقیم طرح و تصویب این مصوبه بود از عواقب انتشار این مصوبه بدون صلاح و مشورت با امام وحشت کرد و سعی نمود تا به اعضای دولت بقبولاند که این مصوبه نخست باید نزد امام مطرح و رضایت ایشان جلب شود. زیرا بازرگان می‌دانست که اگر این اعلامیه به شیوه‌ای انتشار می‌یافت که امیرانتظام پیش‌بینی کرده بود، هیأت وزیران و نهضت آزادی کاملاً مقابل امام قرار می‌گرفتند و انتشار چنین اعلامیه‌ای در حقیقت اعلان جنگ به امام و مردم بود و با توجه به پشتوانه محکمی که روحانیت در توده‌های مردم ایران داشت، نهضت آزادی و دیگر عناصر ملی‌گرا با رسوایی بزرگی روبه‌رو گشته و برای همیشه در گورستان انزوای سیاسی مدفون می‌شدند. فردای آن روز بازرگان و برخی از اعضای دولت خدمت امام رسیدند.

امام با هوشیاری و فراست همیشگی، عمق توطئه را درک نموده و قاطعانه با اعلام این مصوبه مخالفت کردند. ایشان در یک سخنرانی، ضمن اشاره به مواضع بازرگان در دوران انقلاب به موضوع طرح انحلال مجلس خبرگان پرداخته و چنین گفتند:

قضیه طرح آنکه مجلس خبرگان منحل بشود که در زمان دولت موقت این طرح شد بعد هم معلوم شد که اساسش از امیرانتظام بوده و آن مسائل آن وقت آمدند آقایان پیش ما، همین آقایان. آقای بازرگان و رفقاییش و گفتند که ما خیال داریم این مجلس را منحلش کنیم. من گفتم شما چکاره هستید اصلش، که می‌خواهید این کار را بکنید؟ شما چه سمتی دارید که بتوانید مجلس را منحل بکنید؟ پاشید بروید سراغ کارتان. وقتی

دیدند محکم است مسأله، کنار رفتند.^۱

◆ فصل سوم: فقدان معرفت دینی منسجم و ضعف تئوریک در فهم انقلاب

اسلامی

اثبات دین از طریق علوم تجربی

بررسی قرآن و احکام و معارف دینی از رهگذر پژوهش‌های علوم تجربی بر فرضیه و آزمون و شیوه علمی، موضوعی است که بسیاری از روشنفکران دینی تحصیلکرده در غرب دغدغه آن را در سر داشته و در این رویا بودند که برای معرفی دین اسلام به غربی‌ها آن را با قالب‌های علوم تجربی تطبیق دهند و حقانیت دین را از این راه اثبات کنند. از این‌رو در پنجاه سال اخیر شاهد بروز جریان‌های فکری و التقاطی بوده‌ایم که با سعی بیهوده برای آمیزش اسلام با مکاتب فکری غرب و شرق منشأ پیدایش گروه‌های التقاطی و سیاسی منحرف و دورافتاده از راه حقیقی دین شده‌اند.

خطای عمده رهروان این راه از یکسو اصالت بخشیدن به علوم تجربی و از سوی دیگر بی‌توجهی به این نکته بود که ماهیت وجوه اهداف و روش‌های دین یکسره با علوم تجربی متفاوت است و هدفی جز توانبخشی به انسان برای سیطره بر طبیعت و بهره‌وری از امکانات آن را دنبال نمی‌کند. روش علوم تجربی یعنی فرضیه و آزمون، بسیار متزلزل و محدود است و نگرش تجربی به معارف و مفاهیم معنوی دین اسلام باعث خواهد شد که نارسایی‌ها و کاستی‌های علوم تجربی به مفاهیم مکتبی دین اسلام نیز سرایت کرده و منشأ انحراف گردد. به دیگر سخن، جهان‌بینی علمی ارزش عملی و کاربردی دارد و به هیچ روی نمی‌تواند ابزار اثبات ایمان به خدا و معارف نظری دینی باشد. به تعبیر استاد شهید مطهری، فرضیه و آزمون ارزش موقت دارد و جهان‌بینی علمی متزلزل و بی‌ثبات است و نمی‌تواند پایگاه ایمان

واقع شود.

مهندس مهدی بازرگان به عنوان مرشد فکری نهضت آزادی و کسی که سران نهضت وی را «پدر روشنفکری دینی» در ایران نام نهاده‌اند، در مجموعه نوشته‌های خود، بویژه کتاب *راه طی شده*، تلاش دارد تا ایمان به خدا و معارف علوم دینی را از طریق علوم تجربی تفسیر نموده و حقانیت آن را اثبات کند. هر چند مهندس بازرگان این موضوع را مطرح کرده که هدف وی از انتخاب چنین روشی برای معرفی دین اسلام به ساکنان مغرب‌زمین، اثبات این بوده است که دانش‌ها و پژوهش‌های علمی و حتی تجربیات و ایدئولوژی‌های جدید، نه تنها قلم بطلان بر پایه‌ها و پندارهای یکتاپرستی نکشیده، بلکه حقانیت و حقایق زیادی را از آن آشکار ساخته است و اگر با دید علمی و روش‌های فکری جدید به بررسی قرآن و احکام و معارف دینی پرداخته شود نتایج درست‌تر و بیشتر و بهتری دستگیر خواهد شد و خرافات حاصل از جهالت و التقاط و آفات سریع‌تر و راحت‌تر زدوده می‌گردد. بخش دیگری از هدف بازرگان احیای دین و ایمان در میان جوانان و مردم عادی بود و گمان می‌کرد با اتخاذ چنین روشی خواهد توانست افکار را به سوی اسلام جذب نماید.^۱

اما این کار با هر نیت و هدفی که دنبال شد، زمینه‌های انحراف فهم دینی را فراهم کرد و پیدایش جریان‌های سیاسی و اعتقادی التقاطی و منحرف در چهار دهه اخیر، معلول همین اندیشه و تفکر بوده است.

بازرگان از مسائل علمی بویژه ترمودینامیک که رشته درسی وی در فرانسه بود به عنوان ابزاری برای اثبات و تفسیر مفاهیم اسلامی و جهان‌بینی دینی بهره جست که نتیجه چنین تلاشی استدلال دینی و اتصال آن به افکار و اثبات داده‌های علوم تجربی می‌شد که پیوسته در حال دگرگونی سریع بود.

بازرگان در اتخاذ چنین روشی تنها نبود، بلکه در کشورهای اسلامی اصلاح‌طلبانی پیدا شدند

که برای عقب نماندن جوامع خود از قافله تمدن، روش علوم تجربی و حسی را مبنای شناخت دینی و محک استنباط اصول و فروع دین قرار دادند و به اصطلاح نوعی اسلام علمی عرضه کردند. علت اصلی اتخاذ چنین روشی ناشی از فشارهایی بود که غربیان برای خارج کردن دین از حوزه اجتماع پیوسته القا می‌کردند که علم و دین در تضاد می‌باشند. متدینین علم‌زده تصور می‌کردند با پیوند زدن پاره‌ای از آیات و احکام دین به علم از الهیات دینی دفاع می‌کنند. در حالی که نمی‌دانستند به چه کار خطرناکی دست می‌زنند. نهضت آزادی به این نکته تصریح کرده، می‌گوید:

جریان نهضت آزادی و اصلاح‌طلبان به دلیل خصوصیات خود، اجباراً برای پاسخگویی به سؤالات جوانان تشنه علم و دانش در مورد مسائل و مقررات اسلامی به استدلال علمی - منطقی تکیه می‌کرده است و از دستاوردهای علمی دنیای روز مدد گرفته است.^۱

بازرگان و همفکران وی برای شناخت اعتقادات دینی و حتی استنباط احکام، کلام، فلسفه، عرفان و فقه روش‌های استنباط حوزوی را نفی کرده و روش علوم تجربی را جایگزین آن کردند. کتاب‌هایی نظیر راه طی شده، مطهرات در اسلام، ترمودینامیک انسان یا عشق و پرستش و... نوشته مهندس بازرگان برای بیان اسلام به اصطلاح علمی نوشته شد، ضدیت بازرگان با فلسفه و عرفان نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد. استاد مطهری در پاسخ به ادعای استفاده از روش علوم تجربی و حسی در تفسیر دین می‌نویسد:

چنان که می‌دانیم در اروپا، روش حسی و تجربی در شناخت طبیعت بر روش قیام پیروز شد پس از این پیروزی این فکر پیدا شد که روش قیاسی و تعقلی در هیچ جا اعتبار ندارد و تنها فلسفه قابل اعتماد، فلسفه حسی است...

در جهان اسلام سابقه موج مخالفت با هر گونه تفکر و تعمق از جانب اهل حدیث از یک طرف موفقیت‌های روش حسی در شناخت طبیعت از طرف دیگر و دشواری تعمق و حل

مسائل فلسفی از جانب سوم، گروهی از نویسندگان مسلمان را سخت به هیجان آورد و موجب پیدایش یک نظریه تلفیقی میان آنها شد، نظریه‌ای که می‌گفت الهیات قابل تحقق است، ولی این تحقیق منحصر می‌تواند در روش حسی و تجربی که برای شناخت طبیعت مورد استفاده قرار می‌گیرد، محدود شود. این دسته مدعی شدند که از نظر قرآن تنها راه شناخت خداوند مطالعه در طبیعت و مخلوقات خداوند با استفاده از روش حسی است و هر راهی غیر از این بیهوده است. زیرا قرآن در سراسر آیات خود بشر را در کمال صراحت به مطالعه در مظاهر طبیعت که جز با روش حسی میسر نیست دعوت کرده است و کلید رمز مبدأ و معاد را همین مطالعه دانسته است.^۱

استاد مطهری در جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم در مقابل تفکر بازرگان ایستاده و با صراحت وی را مخاطب قرار داده و می‌نویسد:

مؤلف دانشمند کتاب راه طی شده که معتقد است راه خداشناسی همان راه حس و طبیعت است، در بحث توحید پس از توضیح نارسایی درباره تاریخ دین و پرستش و نتایج علم و فلسفه و اشاره به اینکه راه‌های عقلی و فلسفی بیراهه بود و علم امروز که حسی و تجربی است اساس توحید را احیا نمود می‌خواهیم ببینیم علم چگونه توحید را احیا نمود، بالاخره خواهد گفت علم یعنی روابطی که در طبیعت میان علل و معلول‌های مشهود وجود دارد. هیچ دانشمندی نیست که کوچک‌ترین شیء را حادثه‌ای مستقل و اتفاقی دانسته و به یک شیء یا علت نسبت ندهد. بنابراین علم صریحاً یا تلویحاً متکی بر قبول وجود علت و معلول است و منکر استقلال ذاتی یا اتفاقی بودن اشیا می‌شود. عالم نه تنها معتقد به حقیقت می‌باشد و دنیا را پوچ و بی‌اساس نمی‌پندارد، بلکه یقین به یک انتظام کلی و ارتباطی قطعی که حاکم بر طبیعت است نیز دارد. بنابراین دانشمند معتقد است که هیچ چیز طبیعت، بی‌اساس و منشأ نبوده، یک نظم متقن ازلی در سراسر دنیا جریان دارد. خداپرست چه می‌گوید؟ او می‌گوید: دنیا دارای مبدأ و اساس بوده یک واحد ازلی قادر به نام خدا بر سراسر آن حکومت می‌کند. تنها تفاوت در این

است که عالم صحبت از نظم می‌کند و موحد ناظم را اسم می‌برد قرآن هم غیر از این چیزی نمی‌گوید.

البته انتقاد به روش بازرگان به آن معنا نیست که استفاده از دستاوردهای علمی بشر در توضیح و اثبات برخی جنبه‌های استشهدادی اسلام نسبت به طبیعت را نادرست قلمداد کنیم، بلکه معتقدیم که علم جدید به اثبات حقانیت برخی مفاهیم اسلامی کمک شایانی کرده است. اما بدانیم که نمی‌توان همه مفاهیم اسلامی را با اصول و دریافتهای نارسای علم تجربی تطبیق داد.

البته ما هم معتقدیم که علم جدید کمک فراوانی به توحید و خدانشناسی نمود. ما هم معتقدیم که گام‌های علوم در جهت توحید بوده و نه در جهت ضد آن و نمی‌توانست جز این باشد. اما خدمتی که علوم به توحید کردند از راه نظام غایی بود نه نظام فاعلی ... حقیقت این است که راهی که مؤلف دانشمند کتاب راه طی شده با کمال صفا و اخلاص طی کردند آن چنان بیراهه است که مجالی برای استدلال از راه نظام غایی که دانشمندان به اقتباس از قرآن مجید آن را راه اتقان صنع اصطلاح کرده‌اند، نمی‌گذارد ... تزلزلی که در قرون اخیر در ارزش‌های فلسفی و علمی ایجاد شده، یکی از علل مهم آن نارسایی مفاهیم فلسفه غربی بوده است.^۱

آقای بازرگان در کتاب راه طی شده به شدت فلاسفه را مورد هجوم قرار داده و می‌نویسد:

البته تحصیل فلسفه، گذشته از مطالعه‌ای که در افکار و عقول می‌شود تا این حد خوب است که جوابی به سفسطه‌کاران و کسانی که برای رهایی خود از زحمت و قید مسئولیت با لفظبازی و با منطق‌سازی القای شک و یأس در عقولها و دلها نموده، منکر ضروریات و بدیهیات می‌شوند، داده شود و الا فلسفه نه دردی از دنیا را دوا می‌کند و نه به درد آخرت می‌خورد.^۲

۱. مرتضی مطهری، همان، ص ۲۸.

۲. مهدی بازرگان، راه طی شده، پانویس، ص ۱۱.

مهندس بازرگان علوم جدید را جایگزین فلسفه کرده و به آنها اصالت می‌بخشد در کتاب

بازیابی ارزش‌ها می‌نویسد:

وقتی در عمل و زندگی روزمره و اشتغالات عمومی، دخالت و حاکمیت دستاوردهای علوم و افکار را به سهولت می‌پذیریم و علم را عملاً عالی‌ترین مرجع قضاوت‌ها می‌شناسیم، غیر قابل قبول است که در قلمرو دین آن را نادیده بگیریم و کور و لنگش بدانیم علم را نه می‌شود علی‌الاطلاق انکار و از صفحه ارزش‌ها و افکار، خارج کرد و نه آن را مقید و مشروط ساخت...

علم از هیچ‌کس و از هیچ اصل و مصلحت نباید دستور بگیرد یا تأیید و تبعیت نماید. علم باید مانند قاضی بی‌طرف و آزاده و وارسته‌ای باشد که تنها حقیقت را جستجو نماید و حقی را که از حقیقت و از حق مطلق ناشی می‌شود اعلام کند.^۱

وی در راه طی شده نیز می‌نویسد:

پیشرفت علوم نه تنها عالم طبیعت‌شناس را به جایی آورده است که عملاً موحدی باشد بلکه صفات ثبوتیه خدا را خیلی بهتر از فقها و مدرسین درک می‌کند. درست است که او الله اکبر را به لفظ نمی‌گوید ولی بزرگی و وسعتی که از دنیا یعنی مصنوع خدا فهمیده و قدرتی که در درون یک اتم سراغ دارد، میلیون‌ها برابر آن چیزی است که در قرون سابق با هیأت یونانی فرض می‌نمودند... ماحصل آنکه چون مصنوع را کامل‌تر شناخته‌اند بهتر از ما می‌توانند صانع را پرستش نمایند.^۲

استاد مطهری در پاسخ به این نوع تفکر می‌گوید:

کسانی که دعوت‌های مکرر قرآن را در طبیعت دلیل بی‌نیازی از پرداختن به براهین دقیق عقلی و فلسفی با تمام دشواری‌هایی که دارند، می‌دانند باید توجه داشته باشند که قرآن می‌خواهد مطالعه در مخلوقات را وسیله‌ای برای تنبیه و بیداری فطرت قرار دهد.

۱. مهدی بازرگان، بازیابی ارزش‌ها، ص ۴۱۱.

۲. مهدی بازرگان، راه طی شده، ص ۷۴.

یعنی قرآن می‌خواهد مطالعه در مخلوقات را وسیله برای راه فطرت و دل قرار دهد. به هر حال، مطالعه خلقت یعنی راه علوم حسی و تجربی به هیچ وجه قادر نیست جوابگوی مسائل مورد نیاز انسانی در الهیات باشد.^۱

بنابراین اگر بخواهیم ایدئولوژی را از علم اخذ کنیم، با توجه به ماهیت تغییرپذیری فرضیه‌های علمی و اصول ثابتی که در ایدئولوژی وجود دارد، یا باید علوم تجربی را کنار بگذاریم و تسلیم اصول ثابت شویم - زیرا خدا و وحی و ملائکه و عالم مجردات را نمی‌توان با چاقوی علم و تشریح شناخت - یا باید اصول را تابع علم بدانیم و تسلیم علم متغیر شده و تن به انحراف‌های اعتقادی بدهیم. گفتنی است که انحراف بسیاری از گروه‌های سیاسی - اعتقادی و مذهبی در دهه‌های اخیر، معلول همین علم‌زدگی و خروج تدریجی از حیطه اصول است.

توهم تضاد دیانت و ملیت

بازرگان در مقاله‌ای با عنوان ایران و اسلام که در واقع متن یک سخنرانی است که در آبان ماه ۱۳۶۰ در دفتر نهضت آزادی ایراد شده، به صراحت و روشنی اعلام می‌دارد که دیدگاه وی و همفکران او با حضرت امام خمینی متفاوت است. او به شدت از ملی‌گرایی دفاع کرده است و دیدگاه مکتبی امام و ارزش‌های اسلامی را محکوم می‌کند. بازرگان در این سخنرانی، خود را خادم ایران از طریق اسلام می‌داند ولی امام را خادم اسلام از طریق ایران می‌شمارد:

رهبر انقلاب، حرکت و رنج و شهادت مردم را برای اسلام و دولت را دولت اسلامی می‌دانستند. در حالی که نخست وزیر منتخب و منصوب ایشان، قبول خطر و زحمت و مأموریت، به خاطر و در راه ملت عزیز ایران یا ایران می‌کرد... دو هدف یا دو طرز تفکر در صدر انقلاب ایران جلوه‌گر می‌بینیم: ۱. در خاطر اکثریت انقلاب‌کنندگان و ملیون و نخست وزیر منتخب امام، خدمت به ایران ۲. در خاطر امام و جمعی از روحانیون و

۱. مرتضی مطهری، همان، ص ۳۵.

پیروان خاص ایشان، خدمت به اسلام. برای بنده، مأموریت و هدف و تعهد، خدمت به ایران بود از طریق اسلام. برای امام، هدف و برنامه انقلاب، خدمت به اسلام بود از طریق ایران، یعنی با استفاده از مردم و کشور ایران. در یک طرف انسانی است که حمایت و سعادت او آن طور که اسلام می‌گوید خواسته می‌شود و در طرف دیگر اسلام است که دفاع و اجرا و تسلط آن، آن طور که از انسان بر می‌آید، تعقیب می‌شود... تا حدودی طبیعی بود که چنین باشد. کسی که در داخل مردم و در دستگاه‌های خدماتی بوده و شغلش مهندسی یعنی سازندگی و مدیریت است هدفش و درکش از مأموریت باید خدمت به کشور باشد و کسی که عمری در شناخت و تدریس و تبلیغ اسلام و اجرای احکام آن صرف کرده است، فکر و ذکرش چیزی غیر از اسلام نمی‌توانست باشد.^۱

روشن است بازرگان می‌کوشید امام را دارای انگیزه‌های اسلامی و دینی و خود را نماینده گروهی با انگیزه‌ها و اهداف ملی و مردمی بشناساند. به این ترتیب به اعتقاد خود مفهوم اسلامی و ملی را از یکدیگر جدا کرده و مرزبندی می‌کند، در حالی که تعبیر امام از خدمت به اسلام به هیچ روی، سر باز زدن از خدمت به مردم و آبادانی کشور نیست. اما بازرگان می‌گوید:

در جمهوری انقلابی اسلامی خودمان در بیانات بنیانگذار آن و متولیان، غالباً صحبت از خدمت به اسلام و نجات مستضعفین جهان یا ایران به عنوان برنامه و نظام و مأموریت اجرا و اشاعه اسلام در جهان شنیده می‌شود و کمتر صحبت از حفاظت و خدمت به ایران و آبادی و آینده کشور یا ملت به میان می‌آید.^۲

چنان که پیداست بازرگان خدمت به اسلام و نجات مستضعفین را منافی حفاظت و خدمت به ایران و آبادی و آینده کشور قلمداد کرده است، در حالی که در دیدگاه‌های رهبران کشور بویژه در گفتارها و نوشتارهای امام راحل تصریح شده است که خدمت به ایران و آبادانی

۱. مهدی بازرگان، *بازیابی ارزش‌ها*، ج ۲، ص ۱۱۶ - ۱۱۹.

۲. مهدی بازرگان، *انقلاب ایران در دو حرکت*، ص ۱۹۵.

کشور، بخش کوچکی از وظیفه گسترده خدمت به اسلام و اثبات ایده خدمت به مردم و آبادانی کشور است. بازرگان فرمان امام علی(ع) به مالک اشتر را مثال زده و استدلال می‌کند که در این فرمان کمترین عنایتی به مسائل صرفاً دینی، ابلاغ یا اشاعه یا اجرای اسلام نفرموده و توجه و تعلیماتش برای اداره جامعه، امنیت و استقلال و همچنین اقتصاد و عمران است و وی در این سخنان که در کتاب *انقلاب ایران در دو حرکت آمده*، به طور تلویحی حضرت امام را خلاف سیره و سنت امام علی(ع) دانسته است، اندکی

برسانند.

اندیشه و تأمل در این سخنان، بی‌مایگی و بی‌اعتباری آن را روشن می‌سازد.

در حالی که با مطالعه کامل فرمان امام علی (ع) به مالک اشتر به خوبی می‌توان دریافت که سرتاسر این فرمان در حقیقت گوشه‌ها و فرازهایی از پیاده کردن اسلام در جامعه است و اگر به مسائل دینی، ابلاغ یا اشاعه اسلام اشاره نشده به معنای ضروری نبودن آنها نیست و واضح بودن چنین موضوعی حضرت را بی‌نیاز از ذکر آن نموده است. همان‌طور که در این فرمان به جزئیات و وظایف حکومت در تعلیم و تربیت عمومی جامعه و رشد و تکامل فرهنگی مردم اشاره نشده ولی روشن و بدیهی است که نمی‌توان استدلال کرد که چون حضرت امیر(ع) در این فرمان، اشاره‌ای به این موضوعات نداشته پس حکومت اسلامی در این زمینه وظیفه‌ای نخواهد داشت. وانگهی با مراجعه به نهج البلاغه موارد بسیاری را می‌توان یافت که حضرت امیر(ع) بر ضرورت و مشروعیت خدمت به اسلام، تبلیغ و توسعه دین و اجرای احکام اسلامی، تصریح و تأکید کرده‌اند.

از این رو منطقی نیست که قرائت خود را از یک نامه مبنای قضاوت در این زمینه بدانیم. خدمت به اسلام از طریق ایران چنان که بزرگان می‌فهمد و می‌کوشد تلاش‌های امام راحل را در آن جهت توجیه و تبیین کند، به معنای قربانی کردن ایران در یک مسیر پوچ و بی‌معنا نیست، بلکه به معنای قیام ایران برای نجات اسلام در مسیر نیل به سعادت ایرانیان و همه محرومان و مستضعفان جهان است. به دیگر سخن اینکه امام راحل ملت ایران را خادم و خواهان اسلام می‌داند نه به معنای نادیده انگاشتن سرنوشت آنان، بلکه تلاش برای خوشبختی و سعادت ملت ایران در سایه اسلام.

با عنایت به این نکته ضروری بود که حضرت امام همواره بر حفظ ماهیت و هویت اسلامی انقلاب ایران و جلوگیری از محدود شدن قلمرو آن در حصار ملیت و قومیت ایرانی تأکید ورزند. تفاوت اصلی و اساسی دیدگاه امام و بزرگان در همین نکته نهفته است. فهم بزرگان از دین یک فهم اقلی، قومی و قبیله‌ای است، در حالی که دین در اندیشه‌های امام قومی نیست. دین در تفسیرهای امام که متصل به ذات و ماهیت ادیان است جهان را به مثابه یک تاریخ می‌بیند در حالی که در افکار و اندیشه‌های امثال بزرگان دین فقط ناظر به مسائل مشخص و در نهایت قومی و کشوری است. امام می‌فرمایند:

نهضت ما اسلامی است، قبل از آنکه ایرانی باشد نهضت مستضعفین سراسر جهان

است، قبل از اینکه به منطقه‌ای خاص متعلق باشد.^۱

آنهایی که می‌گویند ما ملیت را می‌خواهیم احیا کنیم در مقابل اسلام ایستاده‌اند.^۲

بدیهی است که خدمت به ملت با ملی‌گرایی کاملاً متفاوت است و نفی ملی‌گرایی از سوی امام راحل هیچ‌گاه به معنی نادیده گرفتن مردم و ملت نبوده است، بلکه امام مفهوم تفرقه‌افکنانه و استفاده‌ای را در نظر داشته‌اند که استعمارگران از تبلیغ و ترویج این ایده می‌برند. ایشان از

۱. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۱۰.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۷۸.

همان آغاز در کتاب کشف اسرار به ملی‌گرایی حمله نموده و حساسیت خاصی نسبت به این خطر داشته‌اند و تأکید کرده‌اند:

اینکه من مکرر عرض می‌کنم که این ملی‌گرایی اساس بدبختی مسلمین است. برای این است که این ملی‌گرایی ملت ایران را در مقابل سایر ملت‌های مسلمین قرار می‌دهد. اینها نقشه‌هایی است که مستکبرین کشیده‌اند که مسلمین با همدیگر مجتمع نباشند.^۱

ملی‌گرایی و ناسیونالیسم در واقع تبلوری زشت و فریبکارانه از خودپرستی، برتری‌طلبی و استکبار انسان رها شده در دامن طبیعت است. انسانی که از فطرت الهی خود دور مانده، بر مبنای غرایز و محرک‌های حیوانی خود رفتار می‌کند. وطن‌پرستی و قومیت بر اساس نژاد و سرزمین، پست‌ترین نوع تکبر و غرور آدمی در برابر سایر هموعان خود می‌باشد. علاقه مفرط به میهن و کشور اگر از مبانی اصیل برخوردار نباشد، نمی‌تواند از انگیزه‌هایی جز سودجویی، منفعت‌طلبی یا توسل به افتخارات تاریخی برای ارضای شهوت خودپرستی و فخرفروشی و به گونه‌ای کاملاً بدوی سرچشمه گرفته باشد. اسلام نیز از همان آغاز دعوت خود افتخارات پوچ ملی و قومی را نفی کرده و تفاوت نژادها و سرزمین‌ها را تنها برای شناسایی یکدیگر به رسمیت شناخته است. از این رو در دیدگاه اسلام، «وطن» از مفهوم جغرافیایی و نژادی فراتر رفته و مرزهای عقیدتی پیدا می‌کند.

نام نظام جمهوری اسلامی و نیز نامگذاری نهادهای دولتی از همان آغاز پیروزی انقلاب اسلامی عرصه نشان دادن اعتقادات و تمایلات درونی احزاب و دیدگاه‌های مختلف بود. نهضت آزادی بر کلمه «جمهوری دموکراتیک اسلامی» تأکید می‌کرد و معتقد بود نام ملی نباید از عناوین دولتی حذف شود. اما امام که معتقد بودند مسلمانان بارها چوب چنین اهداف استعمارگرانه‌ای را خورده‌اند و در پوشش ملی‌گرایی بر گرده ملل مسلمان سوار شده‌اند، شجاعانه ایستادند و گفتند:

در یک نوشته‌ای دیدم که می‌گوید: چرا از ملی می‌ترسید شما؟ چرا نمی‌گویید مجلس شورای ملی؟ من که به آن آقا می‌گویم: شما چرا از اسلام می‌ترسید؟ من می‌گویم به اینها که ما تابع این ملت هستیم ما دیدیم که خواست ملت این بود که ما اسلام را می‌خواهیم در تمام صحبت‌ها از اول تا آخر این نبود که ما ملی‌گرا هستیم. ملی‌گرایی بر خلاف اسلام است که خلاف دستور خداست. بر خلاف قرآن مجید است ما که می‌گوییم جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی برای اینکه ما از آن امامزاده معجزه‌ای ندیدیم.^۱

غرب‌گرایی

مهندس بازرگان به عنوان اصلی‌ترین عنصر سازمان نهضت آزادی ایران و فردی که نوشته‌ها و سخنانش سنگرهای ایدئولوژیک و مواضع فکری و اعتقادی این سازمان به شمار می‌رود همواره به غرب و اندیشه غربیان نه تنها به دیده احترام بلکه با دلبستگی و اشتیاق می‌نگریست. در آثار خود تلاش می‌کرد تا اصول و مبانی فرهنگ اسلامی را به هر وسیله‌ای که ممکن است با تفکر و اندیشه غربی‌ها منطبق سازد. غرب‌گرایی و غرب‌مداری نهضت آزادی در جلوه‌های ساده و سطحی و روبنایی محدود نمی‌شود، بلکه قلمرو اندیشه و فرهنگ را در می‌نوردد و تا آنجا پیش می‌رود که آرمان‌ها و مقاصد پیامبران الهی را با اهداف و آرمان‌های انسان غربی و مفهوم انسان‌پرستی (اومانیزم) یکسان می‌بیند و دستاوردهای کنونی بشریت در قالب تکنولوژی و تحول علوم و دانش‌های نو را در همان هدف مورد نظر انبیا می‌داند. کتاب *راه طی شده بازرگان بر پایه این ادعا نوشته شده که تمدن غرب، راه طی شده انبیا را بدون نیاز به دین آنان پیموده است:*

هفت هشت سال قبل، روزی با یکی از دوستان همکار صحبت از ممالک شمالی اروپا یعنی سوئد، نروژ و تا اندازه‌ای سوئیس در بین بود از آبادی و تمدن آنجاها و درجه

رفاه و آسایش اهالی بحث کرده و مخصوصاً از رواج اخلاق پسندیده و تقریباً فقدان اعمال ناشایست مانند دزدی، ظلم، مستی، بی‌عفتی و غیره بسیار تعجب می‌نمودیم. به طور ضمنی این سؤال پیش آمد که چگونه در این ممالک با آنکه اهل قرآن نیستند این طور دوستی و پاکیزگی و بالنتیجه آبادی و سعادت حکمفرماست؟^۱

وی با ذکر این مقدمه به سراغ اصل مطلب می‌رود و نتیجه می‌گیرد که غربی‌ها به فضل و کوشش‌های طاقت‌فرسا و به مدد علوم و دانش‌های نو به طور تصادفی به همان راه سعادت یافته‌اند که انبیا نشان داده بودند:

وحی انبیا به ترتیب از خداپرستی - بندگی و تقوا و تزکیه و تعلیم اخلاق و احسان، نفقه و معاش و حفظ نفس تشکیل گردیده ولی راه بشر از وظایف بهداشتی که مترادف با حفظ نفس در تعلیمات انبیا است و وظایف شغلی و اداری که مترادف با نفقه و معاش در دین است آغاز شده و از مراحل آداب معاشرت (مترادف با اخلاق و احسان) تعلیم و تربیت (مترادف با تزکیه و تعلیم) وظایف مدنی و اجتماعی (مترادف با بندگی و تقوا) گذشته و سرانجام به مسئله نوع دوستی (مترادف با خداپرستی) منتهی می‌شود.^۲

چنان که پیداست آقای بازرگان با این مقایسه سطحی و قیاس مع‌الفارق، انسان‌پرستی (اومانیزم) را با عبودیت الله یکسان دانسته و مجموعه وظایف مدنی و اجتماعی موجود در جوامع غربی را با بندگی و تقوای الهی که لازمه دیانت اسلامی است، مساوی و برابر می‌شمارد و در مدح و ستایش از غرب کار را به جایی می‌رساند که:

اروپاییان را در خط انبیا می‌داند و حمام رفتن صبحگاه و گاهی (قبل از آفتاب) آنان را به منزله وضو و غسل می‌شمارد و خواندن سرمقاله روزنامه صبح را به منزله نماز خواندن و مقالات و اطلاعات دیگر را در حکم تعقیبات نماز و روزنامه نیم‌روز خواندن و به اخبار گوش دادن را صلوه الوسطی و کتاب خواندن بعد از نهار را در حکم تعقیبات ظهر می‌داند و

۱. مهدی بازرگان، راه طی شده، ص ۱۲۴.

۲. همان، ص ۱۲۳.

خوابیدنشان را همان هشت ساعت خواب شرعی مؤمنان که عبادت هم هست می‌شمارد و به قمارخانه و میخانه و رقص‌خانه رفتنشان را بسیار اندک و غیر قابل ملاحظه می‌داند و ورزش و تئاتر و موزه رفتن شبانه‌شان را هم در حکم امور مستحبه می‌شمارد.^۱

در همان دورانی که بازرگان مبانی اعتقادی و فکری نهضت آزادی را در کتاب *راه طی شده* و مذهب در *اروپا* پایه‌ریزی می‌کرد و به تمجید و ستایش از اروپا می‌پرداخت، امام خمینی در کتاب *کشف اسرار* چهره زشت و پلید غرب را در لباس تمدن جدید و تکنولوژی پیشرفته و فرهنگ نو، بر ملا کرد:

اروپاییان به کجا رسیدند؟ آیا اروپایی که امروز مشتی بی‌خرد آرزوی آن را در سر می‌برند باید جزو ملل متحد به حساب آورد؟ اروپایی که جز خون‌خوارگی، آدم‌سوزی و کشورسوزی مرامی ندارد و جز زندگی ننگین سرتاسر آشوب و هوسرانی خانمان‌سوز منظوری در پیش او نیست، اروپایی که میلیون‌ها هم‌نوع خود را در زیر تانک‌ها و آتش توپخانه‌ها به دیار نیستی فرستاد و می‌ترسند. اروپا به کجا رسیده که از او ستایش می‌کنید. آنچه در اروپاست سرتاسر بیدادگری‌ها و آدم‌دری‌هاست. آنچه در اروپاست، جز دیکتاتوری‌ها و خودسری‌ها نیست. اروپا به کجا رسیده تا ما قانون او را با قانون خود تطبیق دهیم؟ زندگی امروز اروپا، از بدترین زندگی‌هاست که با هیچ قانونی نمی‌توان آن را وفق داد لکن شما بیچاره‌های ضعیف‌العقل یکسره خود را در مقابل آنها باخته به طوری که قانون خود را نیز فراموش کرده‌اید و آنچه اروپایی می‌کند، خوب و میزان تمدن‌ها را همان می‌دانید و این بزرگ‌ترین خطای شماست.^۲

تفاوت دو بینش کاملاً آشکار است یک بینش به غرب به مثابه دین می‌نگرد و پرستش آن را ضروری می‌داند و دیگری از آن می‌گریزد. یکی خودباخته است و راه خودباختگی طی می‌کند و دیگری طلایه‌دار نهضت بازگشت به خویش و احیاگر روح استقلال و خودباوری است.

۱. همان، ص ۷۶.

۲. امام خمینی، *کشف اسرار*، ص ۲۷۲.

در همان دورانی که بازرگان مبنای اعتقادی و فکری نهضت آزادی را در کتاب *راه طی شده و مذهب در اروپا* پایه‌ریزی می‌کرد و به تمجید و ستایش از اروپا می‌پرداخت، امام خمینی در کتاب *کشف اسرار چهره زشت و پلید غرب را در لباس تمدن جدید و تکنولوژی پیشرفته و فرهنگ نو، بر ملا کرد*.

بیش اول بر معدود موارد جلوه‌های مثبت تمدن غرب انگشت می‌نهد و با بزرگنمایی آنها غبار زشتی‌ها را از چهره غرب می‌زداید. ولی بینش دوم ماهیت پلید تمدن غرب را هویدا می‌سازد و تصویر ظالمانه و فاسقانه فرهنگ و تمدن غرب را به گونه‌ای واقعی و بی‌پیرایه ترسیم می‌کند، در حالی که تضادی با تکنولوژی و دانش غربی ندارد. بازرگان پس از استعفا از نخست وزیری و کارنامه مغشوش دولت موقت، طی سخنانی در حسینیه ارشاد گفت:

زندگی امروز ما همه‌اش فرنگی است، طرز فکر ما، درس خواندن ما، مبارزه ما،

انقلاب ما، ضدیت با استعمار و استثمار ما، تمام ارمغان غرب است ما می‌توانیم در خانه‌مان صندلی را کنار بگذاریم و روی زمین بنشینیم و لباس اتو شده هم تنمان نکنیم. اما همان‌هایی که ضد استعمار و تمدن غربی حرف می‌زنند کلامشان توسط رادیو تلویزیون غربی پخش می‌شود. وقتی می‌خواهند به قم بروند با هلی‌کوپتر می‌روند ما چه خواهیم و چه نخواهیم در قرن بیستم به دنیا آمده‌ایم نمی‌توانیم آن زندگی قدیم را مثل چین که خودش را کنار کشید و دیوار چین را دور خودش برقرار کرد، داشته باشیم. ارتباط هست، احتیاج هست، استفاده هست برای مستقل بودن و خودکفا بودن باید صنعت و کشاورزی و تجارت قوی داشته باشیم تا بتوانند رقابت کنند. لازم‌هاش شیوه‌ای است که باید از غرب بگیریم.^۱

وی در جای دیگری می‌گوید:

ملت ایران و بسیاری از مسلمانان جهان حالت خسرالدنیا و الاخره را پیدا کرده‌اند. هم گرفتار رنج‌های شدید دنیا از جهات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی هستند و هم ایمان محکم به خدا و آخرت و امید نجات و سعادت ابدی را از دست داده‌اند.^۱

با تأملی کوتاه در سخنان تئوری‌پرداز نهضت آزادی ایران که خود را پیشگام اصلاح‌طلبی مذهبی در تاریخ معاصر ایران می‌داند، جای خالی اندکی دقت و بینش صحیح احساس می‌شود، چرا که به روشنی پیداست که تکنولوژی غرب، مترادف با استعمار غرب نیست. پر واضح است که اندیشه غرب‌ستیزی انقلاب نوپای اسلامی ایران به معنای علم‌ستیزی و رویارویی با پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی غرب نمی‌باشد. اگر انقلاب به برخی دستاوردهای صنعتی جهان امروز نیازمند است، دنیای صنعتی غرب نیز به منابع و مواد خام میهن انقلابی محتاج است. مبادله‌ای متوازن بر مبنای دوری از هر گونه سلطه و تأثیرپذیری از قدرت‌های غربی سیاستی است عاقلانه بر مبنای تلاش در جهت استقلال و خودباوری و خودکفایی.

انقلاب به روحیه خودباوری مشتاق و نیازمند است، نه خودباختگی بازرگان در مقام یک شخصیت صاحب‌نام اسلامی. بازرگان با ترسیم چهره زیبا از غرب وحشی و متجاوز و دارای ماهیتی سلطه‌جویانه بزرگ‌ترین ضربه را بر پیکر نهضت نوپای اسلامی وارد کرد و اندیشه‌های جوان بسیاری را به دامان غرب سوق داد و مشکلات بزرگ و خسارت جبران‌ناپذیری را برای ایران اسلامی به وجود آورد.

اصولاً میان آنان که بافت فکری خود را از غرب و علوم غربی گرفته‌اند سپس با اسلام آشنا شده‌اند و روحانیون که بافت فکری آنها در حوزه‌های علمیه شکل گرفته و سپس با علوم و فرهنگ غربی آشنا شده‌اند، تفاوتی اساسی وجود دارد. استاد مطهری در این زمینه تعبیر جالبی دارد:

۱. «مصاحبه با مهندس بازرگان»، همان، ص ۱۱.

علامه اقبال با همه برجستگی و نبوغ و دلسوختگی اسلامی، در اثر اینکه فرهنگش غربی است و فرهنگ اسلامی فرهنگ ثانویه اوست یعنی همه تحصیلاتش در رشته غربی است و در فرهنگ اسلامی مخصوصا در فقه و عرفان و اندکی فلسفه مطالعاتی دارد گاهی دچار اشتباه فاحش می‌شود به همین جهت مقایسه او با سید جمال الدین اسدآبادی صحیح نیست او بر خلاف اقبال فرهنگ اول و اصلی‌اش اسلامی است و فرهنگ غرب فرهنگ ثانوی اوست.^۱

دموکراسی غربی

دموکراسی واژه‌ای یونانی و مرکب از دو کلمه «دمو» به معنای مردم و «کراسی» به معنای سلطنت و حکومت است این واژه برای معرفی سیستم خاصی از حکومت به کار گرفته شده و بعدها توسط سیاست‌گذاران و مبلغان غربی به عنوان «حکومت مردم بر مردم» تبلیغ گردید. دموکراسی در معنای اصطلاحی خود مابعدالطبیعه‌ای است برای روش‌های حکومتی غرب که از ملزومات فاشیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و ... به شمار می‌رود و با شیوه‌های حکومتی نظام‌های دیگر تفاوت‌های بنیادین دارد.

به دیگر سخن، اصل آزادی انسان و آزادی سرمایه‌ایب می‌کند نظام و سیستمی به وجود آید که این آزادی را تضمین کند و زمینه اجتماعی و سیاسی رشد و توسعه آن پدیدار شود. نهضت آزادی به حکم اندیشه التقاطی و انطباق‌دهنده خویش، به دفاع از دموکراسی به عنوان مابعدالطبیعه‌ای برای نظام سیاسی - اسلامی می‌پردازد، در حالی که دموکراسی از پایه و اساس و مبنای نظری خلاف بینش دینی است، چرا که بنای حکومت در اسلام مبتنی بر فلسفه‌ای غیر از فلسفه نظام‌های دموکراتیک قرار دارد. تفاوت ماهیت مردم‌سالاری دینی با مردم‌سالاری غیر دینی از جمله مباحثی است که نیاز به پژوهش‌های عمیق دارد و جای آن در

این مقاله نیست. اما کسانی که اطلاعات عمیقی در بینش اسلامی و بینش غربی داشته باشند ماهیت متفاوت این دو مدل از مردم‌سالاری را درک می‌کنند.

در دموکراسی غربی تعیین حدود قوانین و ارزش‌ها به اکثریت عددی متصل است؛ یعنی آرا نصف به علاوه یک. قوانین و ارزش‌ها هیچ نسبتی با حقیقت متعالی ندارد. در حالی که در مردم‌سالاری دینی همه چیز در نسبت با یک حقیقت متعالی معنا دارد. گفتمان سیاست در دموکراسی غربی گفتمان مبتنی بر قدرت است، در حالی که گفتمان سیاست در مردم‌سالاری دینی مبتنی بر گفتمان خدمت است.

در دموکراسی غربی حقایق، اخلاق، حقوق و معاهدات اداری دارای ارزش‌های نسبی می‌باشند و تابع امیال اکثریت شرکت‌کنندگان در انتخابات می‌باشند. اگر امروز اکثریت شرکت‌کنندگان در انتخابات گفتند فحشا، همجنس‌بازی و... حق بشر است، این عقیده تبدیل به قانون می‌شود، در حالی که در مردم‌سالاری اسلامی ارزش‌ها، اخلاق و حقوق تابع امیال اکثریت عددی نیست که هر گاه غلبه یافتند همه موازین را تابع امیال و

شهید مطهری: علامه اقبال با همه برجستگی و نبوغ و دلسوختگی اسلامی، در اثر اینکه فرهنگش غربی است و فرهنگ اسلامی فرهنگ ثانویه اوست یعنی همه تحصیلاتش در رشته غربی است و در فرهنگ اسلامی مخصوصاً در فقه و عرفان و اندکی فلسفه مطالعاتی دارد، گاهی دچار اشتباه فاحش می‌شود به همین جهت مقایسه او با سید جمال الدین اسدآبادی صحیح نیست او بر خلاف اقبال فرهنگ اول و اصلی‌اش اسلامی است و فرهنگ غرب فرهنگ ثانوی اوست.

هدف‌های خود سازند. اخلاق، ارزش‌ها و قواعد و قوانین در نسبت با یک حقیقت متعالی

تعیین شده و تابع برتری‌های اکثریت حاکم نیست.

اختلافات عمیق دیگری بین این دو الگو از مردم‌سالاری وجود دارد که باید در مباحث دیگری به آن پرداخت.

نهضت آزادی با وجود علم به این تفاوت، اصالت حوزه سیاست را در میان ملت‌های مسلمان به دموکراسی غربی می‌دهد و مانند اسلاف خود در دوران قاجاریه بسیاری از توصیه‌های دینی در ارزش قائل شدن به مردم را به موافقت دین با دموکراسی غربی تأویل می‌کند. بازرگان می‌نویسد:

برای اداره جامعه قرآن به دفاع از حقوق و آزادی افراد پرداخته، حکومت و مدیریت یا اداره امور را واگذار به جمهور جامعه و به خود مردم از طریق مشورت و توافق اکثریت نموده و امرهم شوری بینهم می‌فرماید و تا آنجا پیش می‌رود که حتی فرستاده خدا را مأمور و مجاز به ولایت امر امت بر طبق رأی خود نکرده، اداره و قوانین و مقررات جوامع به اصطلاح هزار سال بعد از منتسکیو حالت قرارداد اجتماعی دانسته و افراد با مشارکت و موافقت خودشان قبول حدود و وظایف و اختیارات را می‌نمایند و بر دولت حکومت می‌نمایند. باز هم می‌بینیم هزاران سال قبل از اینکه دموکراسی در مکاتب غربی وضع شود حکومت مستقیم مردم بر مردم در جامعه نبوی(ص) و علوی(ع) ارائه و اجرا شده است. حکومت مردم بر مردم چهره دیگری از لیبرالیسم اجتماعی با حرمت حقوق و آزادی‌های انسان در رابطه با دولت و جامعه است. اگر بنا شود که زمامدار را خدا یا یک مقام دینی علمی و سیاسی انتخاب و نصب نماید، دولت نقشی در کار کشور خود و جامعه نداشته باشند اصل آزادی و مسئولیت انسان مخدوش و خراب می‌شود.^۱

چنین تأویلی در نسبت بین دموکراسی و دین ساده‌ترین نوع تأویلی است که سازمان‌هایی شبیه به نهضت آزادی برای القای دینی بودن الگوی لیبرالیسم غربی و همساز بودن آن با آموزه‌های قرآن بیان کرده و می‌کنند. این مباحث نشان می‌دهد که فقدان تفکر و ضعف تئوریک

۱. مهدی بازرگان، بازیابی ارزش‌ها، ص ۸-۴.

جریان‌های شبه مذهبی در حوزه سیاست در فهم نسبت دین و دموکراسی و اهمیت نظام سیاسی اسلام با نظام‌های سیاسی غرب تا چه اندازه عمیق و ناهمگون می‌باشد. زدن مارک غربی بر همه محصولات حتی اصیل‌ترین معارف دینی، سطح خودباختگی چنین جریان‌هایی را نسبت به غرب نشان می‌دهد.

آنچه گفته شد عمومی‌ترین مباحث در شناخت نهضت آزادی و مواضع آن در قبال انقلاب اسلامی و آرمان‌های ملت ایران می‌باشد. در حوزه‌های تخصصی مباحث مهم دیگری وجود دارد که از اساس، تفاوت آرمان‌های سازمانی مثل نهضت آزادی را با آرمان‌های مردم نشان می‌دهد. در پژوهش‌های دیگر می‌توان به وجوه دیگری از این تفاوت‌ها اشاره کرد.

شهرت‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی